

منش سیاسی امام کاظم^(ع) در برخورد با خلفای هم عصرشان^۱

نجمه رضوی^۲

چکیده

سیاست به معنای نحوه حکومت داری و زعامت امت معنا شده و یکی از وظایف اولیای دین نیز همین زعامت و ولایت مردم است. امام موسی کاظم^(ع) به عنوان یکی از پیشوایان و امامان معصوم، منش سیاسی منحصر به فردی داشتند. نظر به اهمیت این موضوع و جایگاه کاربردی آن در هر برهه زمانی مشابه، این مقاله ابتدا به بررسی شرایط خاص حکومتی در زمان هر خلیفه هم عصر با امام موسی کاظم^(ع) پرداخته است و سپس منش سیاسی و مقابله امام کاظم^(ع) با خلفا را بیان کرده است. نظر به تاریخی و اعتقادی بودن بحث، روش پژوهش این مقاله کتابخانه‌ای و با رویکرد توصیفی و تحلیلی بوده است. تفاوت منش سیاسی امام کاظم^(ع) زمانی بهتر مشخص می‌شود که دانسته شود امامت ایشان با حکومت چهار خلیفه عباسی (منصور، هادی، مهدی و هارون عباسی) هم‌زمان است؛ زیرا آنچه عامل تمایز حکومت عباسی از سایر حکومت‌های قبل از آن است، این نکته است که حکومت عباسی برخلاف سلف خود که آشکارا اسلام را تحقیر می‌کرد، با فریب افکار عمومی و دایه انتساب به اهل بیت و پیامبر اکرم^(ص) روی کار آمد. آنان با تحریک افکار عمومی و برگزاری جلسات مناظره، مکارانه قصد جمع آرای مردم و خراب کردن چهره ائمه اطهار (علیهم السلام) را داشتند. در مقابل امام کاظم^(ع) از طریق تأسیس تشکیلات مخفی، داشتن یاران نفوذی در دستگاه حکومت، شجاعت در رسوا ساختن حکومت نامشروع عباسیان، حمایت مالی از علویان و شیعیان از طریق جمع آوری بیت‌المال توسط وکلا و تربیت شاگردان بسیار، نقش مهمی در ابقا و اكمال مذهب جعفری و احیا سیاست اسلامی داشتند. از نشانه بارز مبارزه ایشان با خلفای عباسی، سال‌های متمادی زندان، شکنجه و تبعیدهای متوالی است چراکه اگر ساکت و آرام می‌بودند این قدر مورد آزار قرار نمی‌گرفتند.

۱. این مقاله در همایش «مدیریت معنوی جامعه در سیره ائمه اطهار(ع)» ارائه شده است.

۲. دانش‌آموخته سطح ۳ رشته کلام، معاون پژوهش حوزه علمیه الزهرا شیراز. najmeh_razavi 24064@yahoo.com

کلیدواژه‌ها: موسی بن جعفر^(ع) - منش سیاسی - حکومت عباسی - سیاست اسلامی

مقدمه

شناخت و درک عمیق از بینش سیاسی و روش امامان معصوم^(ع) در برابر خلفای ظالم و جبار، شیوه صحیح زندگی و چگونگی برخورد با ستمگران را به ما می‌آموزد. به‌علاوه دفاع از امام معصوم^(ع) در برابر شبهات امری مهم و خطیر است و تنها در سایه‌ی فهمی عمیق می‌توان به این امر پی برد که امامان معصوم^(ع) هیچ‌کدام شخصیت تک‌بعدی نداشته‌اند و همه آن‌ها نوری واحدند که به فرمان خداوند، هدف واحدی را دنبال می‌کنند گر چه تفاوت‌هایی در منش آن‌ها دیده می‌شود.

تاکتیک‌ها و روش‌های متفاوت امام هفتم^(ع) از جمله توصیه به تقیه، نفوذ در حکومت با استفاده از عناصر اطلاعاتی (مثل علی بن یقطین)، رسوا ساختن حکومت در مراسم پرجمعیتی مثل حج، از روش‌های ایشان در مقابله با ظلم بوده است، که دانستن این مسائل در تقویت قوه‌ی علمی و سیاسی شیعیان در برخورد با ستمکاران و استعمارگران بسیار کمک‌کننده و لازم است.

در این راستا این پژوهش در جهت شناخت بیشتر اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر عباسیان می‌کوشد و واکنش‌های سیاسی و درایت ویژه امام کاظم^(ع) را که متناسب با این عصر و در جهت اثبات حقانیت اسلام ناب محمدی^(ص) است را معرفی می‌کند.

در این پژوهش سعی خواهد شد که نقش امام کاظم^(ع) در سیر نزولی اقبال مردمی نسبت به عباسیان و رسوا ساختن آن‌ها نسبت به ادعای خویشاوندی‌شان با پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که بسیار مهم و تأثیرگذار بوده است، بیشتر روشن گردد؛ زیرا این رسوایی به‌قدری برای خلفای عباسی ناگوار بوده که بارها امام کاظم^(ع) را به زندان افکنده و به صورت‌های گوناگون شکنجه می‌کردند. حال در این فضای اختناق و فشار پایدار نگه‌داشتن پایه‌های شیعه، تربیت شاگردان، حفظ جان شیعیان و دفاع از اسلام کاری بسیار دشوار و صعب می‌نماید؛ اما امام هفتم، امام کاظم^(ع) با شجاعت هرچه‌تمام‌تر به این مهم دست می‌یابد و راه پاک ائمه معصومین (علیهم‌السلام) را از خلافت نامشروع عباسی جدا می‌سازند.

این مقاله ابتدا گذری بر زندگانی امام کاظم^(ع) خواهد داشت و سپس سیاست‌های امام کاظم^(ع) در برخورد با خلفای هم‌عصر ایشان یعنی منصور دوانیقی، مهدی، هادی و هارون عباسی را بررسی خواهد کرد.

پیشینه تحقیق

شیعیان به موازات سایر مسلمانان در تدوین دانش‌های اسلامی کار خود را آغاز کردند. در رابطه با زندگانی امامان معصوم^(ع)، کتاب‌هایی باهدف‌های متفاوتی نوشته شده است: برخی از کتاب‌های شیعه برای ثبت معجزات امامان معصوم^(ع) نگاشته شده‌اند که قدیمی‌ترین آن‌ها «دلایل الائمه» نوشته‌ی محمد بن مسعود عیاشی عالم شیعی قرن سوم و اوایل چهارم است. برخی دیگر از این کتاب‌ها مربوط به ادله‌های عقلی و نقلی در مورد اثبات امامت است مثل «اثبات الوسیله» مسعودی یا کتاب «الاستغاثه» ابوالقاسم کوفی را می‌توان نام برد.

برخی دیگر از کتاب‌ها مثل بصائر درجات یا عیون اخبارالرضا^(ع) از شیخ صدوق، حدیثی-تاریخی هستند. دسته‌ی دیگر از این‌گونه کتاب‌ها، تاریخ‌های دوازده امام هستند که کهن‌ترین آن‌ها، تاریخ‌الائمه یا تاریخ‌الموالید و فیات اهل بیت می‌باشد که منتسب به نصر بن علی جهضمی می‌باشد. اما کهن‌ترین اثری که به تفضیل به زندگانی دوازده معصوم پرداخته است کتاب «الارشاد» شیخ مفید می‌باشد.

اما امروزه دانش تاریخ بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و به‌عنوان یک رشته‌ی علمی محسوب می‌شود و علت آن درگیر شدن علما با تحولات سیاسی بوده است که تحلیل تاریخ را طلب می‌کرده است.

کتاب‌هایی که در مورد حضرت موسی بن جعفر^(ع) و منش سیاسی آن حضرت نگاشته شده‌اند عبارت‌اند از کتاب «ناسخ‌التواریخ»، یک دوره کتاب یازده جلدی به قلم مرحوم حسینقلی خان سپهر، «سیره پیشوایان» نوشته مهدی پیشوایی، «سیره سیاسی ائمه» نوشته جواد محدثی و «در مکتب اسوه‌ی صلابت و مقاومت» نوشته دکتر علی قائمی. کتاب حیات فکری، سیاسی امامان شیعه به قلم رسول جعفریان از جمله کتب دیگر در رابطه با زندگی سیاسی امامان است. این پژوهش با روشی توصیفی و کتابخانه‌ای به‌طور مستقل و مجزا به سیره‌ی سیاسی امام کاظم^(ع) می‌پردازد؛ با مروری بر پژوهش‌های پیشین به این نتیجه می‌رسیم که پژوهشی به‌طور مستقل به آن نپرداخته است. این مقاله در پی شناخت روش‌ها و منش‌های سیاسی امام کاظم^(ع) در برابر مقتضیات زمان خود آن حضرت است به‌طوری‌که هر کس می‌تواند به‌راحتی با مراجعه به سیره سیاسی آن حضرت، الگوهای رفتاری مناسبی در جهت سیاست و سیاسی‌گری را پیدا کند.

۱. گذری بر زندگانی امام کاظم (علیه‌السلام)

۱-۱- از ولادت تا شهادت

حضرت موسی بن جعفر^(ع) در هفت صفر سال ۱۲۸ (ه ق) در ابوا (یکی از روستاهای اطراف مدینه) چشم به جهان گشود. پدر بزرگوارش حضرت جعفر بن محمد^(ع)، امام ششم شیعیان بود و مادر بافضیلتش

«حمیده» نام داشت.

زمان تولد ایشان مصادف با خلیفه اموی «مروان بن محمد» مشهور به مروان حمار بود که بین مهر و موم‌های ۱۲۶ (ه ق) تا ۱۳۲ (ه ق) در بلاد اسلامی، حکومت می‌کرد و دودمان و سلسله‌ی خود را به باد داد. (سپهر، بی تا: ۲۰)

امام از بدو تولد همچون امامان معصوم دیگر با نشانه‌های خاص امامت چشم به جهان گشود، زهد، تقوی و عبادت و خداجویی از همان کودکی خصوصیات شاخص آن امام معصوم بود. این خصوصیات به قدری واضح و روشن بود که همه مردم حتی مخالفان هم به آن اعتراف کردند؛ از آن جمله داستانی که «ابوعلی» پسر ابراهیم از اکابر مشایخ خراسان (نخستین کسی که طریقت و اصول تصوف را در آن نواحی رواج داد) نقل می‌کند: (الهامی، ۳۸۷: ۱۳۷۷)

کرامات و فضایل اخلاقی ایشان بسیار زیاد است اما از آنجاکه زندگی ایشان بعد از به امامت رسیدن بیشتر مورد توجه مورخین قرار گرفت فضایل آن بزرگوار در دوران امامت بیشتر نگاشته شده است؛ اما آن امام همام حضرت امام موسی بن جعفر^(ع) در سال ۱۴۸ (ه ق) در بیست‌سالگی به مقام الهی امامت برگزیده شد. دوره سی و پنج‌ساله پیشوایی وی با سال‌های آخر خلافت منصور دوانیقی (۱۵۸-۱۴۸)، خلافت محمد (مهدی عباسی) (۱۶۹-۱۵۸)، هادی (۱۷۰-۱۶۹) و سیزده سال فرمانروایی هارون رشید (۱۸۳-۱۷۰) مقارن بود. (نصیری رضی، ۲۴۲: ۱۳۷۸)

امام کاظم^(ع) بعد از پدر و جد بزرگوارشان حضرت امام محمدباقر^(ع)، نهضت علمی آن بزرگواران را ادامه داد. ایشان ضمن لزوم رعایت تقیه، مسئولیت حفظ برتری علمی شیعیان و تقویت تشکل آنان را بر عهده گرفت. آثار این نهضت تربیتی در جنبش‌های شیعی آن زمان قابل مشاهده و ارزیابی است.

شهرت شماری از یاران امام کاظم و زندانی شدن بسیاری از آنان، مبین زوایایی از حرکت سیاسی امام کاظم^(ع) علیه خلفای عباسی است. چنان‌که ظرافت به کاررفته در هدایت دوستان اهل بیت^(ع) رهبری هوشمندانه‌ی نیروهای فکری و فرهنگی و پاسداری از دانشگاه جعفری، عامل مهم استواری شیعه در آن روزگار شمرده می‌شود.

امام کاظم^(ع) در برابر منصور و مهدی و هارون عباسی سیاست‌های ویژه و مخصوص مقتضیات آن زمان از خود ارائه کردند که باعث رسوایی و نمایاندن چهره‌ی ضد اسلامی عباسیان به مردم شد.

از تقیه تا حمایت از جهاد حسین صاحب فخر و از مناظره علمی با هارون تا جمع‌آوری بیت‌المال مسلمانان همه از سیاست‌های هوشمندانه‌ی امام بود که در مبارزه با ظلم انجام دادند.

مهم‌ترین سند مبارزاتی امام، سال‌های متمادی زندان ایشان و شکنجه و مرارت‌هایی است که توسط

دستگاه عباسی خصوصاً هارون بر وجود مبارک ایشان رو داشته می‌شد. هارون الرشید همواره در کمین حضرت موسی بن جعفر^(ع) بود، اما نمی‌توانست به‌صورت علنی به آن حضرت آسیبی برساند. شاید او از ترس این‌که مبدا سپاهیان در صف یاران آن حضرت درآیند، از فرستادن آنان برای دستگیری و شهید کردن امام خودداری می‌ورزید، زیرا پنهان کاری که افراد مکتبی در اقدامات خود ملزم بدان بودند موجب شده بود که دستگاه حکومت حتی به نزدیک‌ترین افراد خود اعتماد نکند. (مدرسی، ۸۴: ۱۳۸۰)

هارون مرتباً زندان‌های امام کاظم^(ع) را تغییر می‌داد و سرانجام در زندان «سندی بن شاهک» (مرد غیرمسلمان)، سخت‌ترین مهر و موم‌های حبس خویش را گذرانید ولی حاضر شد یک عذرخواهی یا پوزش صوری بخواهد و سرانجام در همان زندان توسط هارون مسموم شد و به مقام اعلای شهادت رسید (مطهری، ۱۷: ۱۳۷۷) و در سال ۱۸۳ (ه ق) در بیست و هشتم رجب در سن ۵۴ تا ۵۵ سالگی به اجداد معصوم و طاهرش پیوست و در قبرستان قریش در بغداد دفن گردید. (حسنی، ۲۰۰: ۱۳۸۲) معصوم و مظلومیت آن حضرت به‌گونه‌ای بود که حتی بعد از فوتشان نیز، بی‌حرمتی به ایشان پایان نیافت و هارون برای عوام‌فریبی ترتیب معاینه جسد مبارک حضرت را داد و گواهی طیبیان بر فقدان هرگونه اثر و دلیلی را مبنی بر عدم کشته شدن امام^(ع) گرفت. این امر حکایت از آن دارد که خلیفه از اندیشه‌ی مردم درباره عناد خویش با امام^(ع) مطلع بود. (زرگری نژاد، ۲۰۳: ۱۳۸۱)

۱-۲. سیاست امام صادق^(ع) در معرفی امام هفتم

هنگامی که امام صادق وفات یافت پنج نفر را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرد، این پنج نفر پسرش عبدالله، معروف به «افطح»، پسر دیگرش موسی^(ع)، محمد بن سلیمان والی بنی‌عباس در مدینه، همسرش حمیده و نفر پنجم خلیفه‌ی وقت منصور عباسی معروف به دوانیقی بود. (مدرسی، ۱۸۱: ۱۳۷۲)

ترکیب عجیبی بود ولی بعداً اسبابی که موجب شده بود امام، این پنج نفر را به‌عنوان جانشین خود برگزیند، روشن شد.

زمانی که منصور خبر وفات امام جعفر صادق^(ع) را دریافت کرد به‌سختی گریست و چنین گفت: «دیگر ما نظیر جعفر صادق^(ع) را در علم و عبادت و پاک‌دامنی و زهد کجا می‌یابیم». ولی در همین زمان نامه‌ای سفارشی به والی خود در مدینه «محمد بن سلیمان» نوشت. در ضمن این نامه چنین آمده بود: «اگر امام فرد مشخصی را جانشین خود قرار داده است او را بخوان و گردنش را بزن». (کلینی، ۳۱۰: ۱۳۸۱)

مقصود وی آن بود که وصی امام صادق^(ع) به قتل برسد. سلیمان بعد از دریافت این نامه چنین پاسخ داد: «امام، پنج جانشین دارد، کدام‌یک از ایشان را باید بکشم؟» منصور چون نامه‌ی سلیمان را خواند گفت:

«نمی‌توانم این‌ها را به قتل برسانم». (کلینی، ۳۱۰: ۱۳۸۱)

امام^(ع) به‌وسیله‌ی این وصیت خردمندانه توانست وصی شرعی خود را از گزند منصور حفظ کند ولی افراد مکتبی به این راز پی بردند. برای مثال ابوحمزه ثمالی یکی از رهبران مکتبی کوفه خبر فوت امام صادق^(ع) را در خارج از کوفه، در جمع برخی از یارانش (کنار قبر امام علی بن ابیطالب) شنید، وی به دنبال آن که به وفات حضرت^(ع) آگاهی یافت. فریادی کشید و از هوش رفت، چون به هوش آمد گفت: «آیا امام کسی را به‌عنوان جانشین برگزیده است؟» عربی که خبر وفات امام را آورده بود گفت: «آری پسرش عبدالله و پسر دیگرش موسی^(ع) و ابوجعفر منصور (خلیفه عباسی) را جانشین خود کرده است». ابوحمزه لبخندی زد و گفت: «سپاس خدایی را که ما را به‌سوی رشد هدایت کرد و فرزند بزرگ را برای ما شناساند و بر فرزند کوچک دلالت کرد و امری بزرگ را پنهان داشت». مقصود او از این سخنان پرسیدند. گفت: «خداوند عیوب فرزند بزرگ را آشکار کرد و با افزودن فرزند کوچک به فرزند بزرگ ما را به‌سوی فرزند کوچک دلالت کرد». امام وصیت خود را برای منصور پوشیده داشت زیرا اگر منصور از وصی امام پرسش می‌کرد گفته می‌شد: تو خود وصی امام هستی. (ابن شهر آشوب، بی‌تا: ۴۳۴)

امام برای جانشینی، نام فرزند بزرگ‌تر خود (عبدالله) را که پس از مرگ اسماعیل بزرگ‌ترین فرزند امام بود را همراه با فرزند کوچک‌تر یعنی امام موسی^(ع) نام برده است، اما فرزند بزرگ‌تر از عیب مبرا نبود و شایستگی جانشینی امام را نداشت و مقصود امام از این عمل آن بوده است که موسی کاظم^(ع) را به‌عنوان جانشین خود معرفی کند.

امام با این عمل جانشین حقیقی خود را بر منصور پوشیده داشت زیرا خود منصور را نیز در شمار جانشینان ذکر کرده بود. اگر قرار بود امامت به فرزند بزرگ‌تر منتقل شود به‌طور طبیعی عبدالله به امامت می‌رسید و نیازی به تعیین جانشین نبود و از طرفی هم امکان نداشت که امام موسی بن جعفر^(ع) و عبدالله هر دو جانشین امام گردند پس این وصیت دلالت بر جانشینی حقیقی حضرت امام موسی کاظم^(ع) داشت.

۲. امام کاظم و منصور دوانیقی

۲-۱- دوران منصور دوانیقی

سال ۱۳۶ (هـ ق) ابوالعباس سفاح از دنیا رفت و جهان را از شر خونریزی‌هایش آسوده ساخت. او در تحکیم موقعیت بنی‌عباس و باوراندن مردم به حقانیت سلسله‌ی حکومتی خود تلاش بسیار کرده بود تا حدی که جانشین او منصور در وضع و شرایط تثبیت‌شده‌ای استقرار یافت. حدود چهار سال از زندگی امام موسی بن جعفر (سنین کودکی ایشان حدود ۴ تا ۸ و ۹ سالگی) در عصر ابوالعباس سفاح گذشت که او به جهت قتل و خونریزی آن‌چنان پیش رفته بود که او را سفاح (خونریز) لقب دادند. (قاسمی، ۲۴۱: ۱۳۷۸)

اوایل حکومت منصور، امام را دشواری ویژه‌ای در رابطه با حکومت نبود؛ اما مسئله این شد که بنی‌عباس شعار خود را که «رضای آل محمد^(ص)» بود عملاً تغییر دادند و حتی سردمداران نهضت چون ابومسلم خراسانی و ابوسلمه از کار و رأی خود پشیمان شدند و روی به سوی امام صادق^(ع) آوردند و امام به دلایلی آنان را طرد کرد؛ اما منصور (ابوجعفر بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (منصور دوانیقی)) دومین خلیفه عباسی (از سال ۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ ق) است که بعد از فوت برادرش سفاح به کمک ابومسلم خراسانی خلیفه عباسیان گشت. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۷۷)

منصور پس از استقرار در حکومت و کشتن ابومسلم، دو رکن پدیدآورنده حکومت بنی‌عباس، فکر بی‌شاخ و بر کردن درخت اهل‌بیت را کرد که تنه اصلی آن را در آن روزگار امام صادق^(ع) تشکیل می‌داد.

فشارها بر علویون و بعدها بر امام صادق^(ع) بسیار شد. چه بسیار علویون که بی‌گناه و محرمانه به دست منصور به شهادت رسیدند و چه بسیار از موارد که امام را در مدینه، از طریق والی خود تحت فشار داده و یا به دربار خود احضار می‌کرد و سرانجام پیشوای ششم شیعیان جهان را به شهادت رساند و توطئه قتل امام کاظم را هم داشت که باتدبیر زیرکانه امام صادق^(ع) در تعیین وصی ناکام ماند.

منصور شمار فراوانی از علویان را کشت و شمار بیشتری از آنان هم در زندان‌های او درگذشتند. (جعفریان، ۳۸۵: ۱۳۷۹)

فشار سیاسی عباسیان در دوره‌ای آغاز شد که پیش از آن امام باقر و امام صادق^(ع) باتریت شاگردان فراوان بنیه‌ی علمی و حدیثی شیعه را تقویت کرده بودند و جنبشی عظیم در میان شیعه پدید آورده بودند. امام کاظم^(ع) پس از این دوره در مرکز این فشارها قرار گرفت. در عین حال رسالت ایشان آن بود تا در این حرکت علمی، توازن و تعادل فکری را میان شیعیان برقرار کند. طبعاً عباسیان نمی‌توانستند تشکیلی به نام شیعه را با رهبری امام بپذیرند. این مهم‌ترین عاملی بود که آن‌ها را وادار کرد تا امام را تحت فشار بگذارند. (جعفریان، ۳۸۵: ۱۳۷۹)

منصور فردی است جنایتکار، عقده‌ای، کینه‌جو و فوق‌العاده حسود، نمی‌تواند فردی را بالای سر خود ببیند. او از روی خدعه و فریب روی کار آمده و سعی داشت از طریق دوستی و انس دیگران را به دام اندازد. (قائمی، ۷۷: ۱۳۷۸)

او دوست خود را از راه دوستی از میان می‌برد و مذهب را از طریق مذهب نفی و خنثی می‌کرد. می‌کوشید امامت را بر اساس قاعده وراثت اثبات کند. بدون این که نصی در این مورد داشته باشد و این خلاف خط شیعه بود که می‌کوشید همه‌چیز را از راه نص رسول‌الله اثبات نماید.

او فردی حيله‌گر بود و برای این که خود را فردی «محبوب‌الملة» جا بزند نذر می‌کرد، با پای برهنه به

زیارت خانه خدا برود و این کار را در سال ۱۴۱ (ه ق) انجام داد، درحالی‌که از ریختن خون مسلمانان باک نداشت و او در سال ۱۴۶ (ه ق) با پای برهنه به سوی بیت‌المقدس و مسجدالاقصی رفت که قبله اولین مسلمین است.

او برای اثبات برتری خود بر اهل‌البیت سعی داشت ثابت کند، امامان از نسل دختری پیامبر هستند و حکومت به آن‌ها نمی‌رسد. نمی‌توانست و یا نمی‌خواست بفهمد که مقام امامت منصبی الهی است و اصولاً بحث از نسل پسری یا دختری نیست.

امام کاظم^(ع) پس از شهادت پدرش در سال ۱۴۸ (ه ق) امامت را عهده‌دار شد و ده سال از دوران امامت خود را در عصر منصور گذراند. در سال‌های اولیه امامت ایشان منصور دوانیقی هنوز در دغدغه شهادت امام صادق^(ع) بود، آری او امام صادق^(ع) را به شهادت رسانده و منتظر بازتاب آن بود. (جعفریان، ۳۸۵: ۱۳۷۹) به حقیقت باید گفت که بسیاری از مردم به او خوش‌بین بودند و باورش‌شان نمی‌شد که منصور با آن‌همه ادعای حمایت از اهل‌البیت دستش را به خون فرزند راستین اسلام و سمبل اهل‌البیت آغشته باشد. امام صادق^(ع) را شهید کرد ولی از آینده امر خوف داشت.

به همین خاطر درباره فرزندش امام کاظم^(ع) راه مدارا و خاموش ماندن را در پیش گرفت و در سال‌های اول امامت معترض او نشد و امام کاظم^(ع) توانست حوزه درسی پدر را سروسامان دهد و شاگردان پراکنده او را از نو جمع کند و به درس و بحث پردازند.

اما هر مقدار که از زمان شهادت امام صادق^(ع) فاصله بیشتر می‌شد اعمال فشار او بر امام و بر علویون نیز بیشتر می‌گشت. در طراحی قتل امام کاظم^(ع) بود که اجل مهلتش نداد و پس از ده سالی که از امامت امام می‌گذشت او از دنیا رفت و به‌ظاهر امام کاظم^(ع) از شر او و از مشکل‌آفرینی‌هایی او راحت و آسوده شد.

منصور دلی پر ز کین نسبت به خاندان پیامبر^(ص) داشت. وجود آن‌ها را سدی در راه پیشرفت خود به حساب می‌آورد، در پی آن بود که قدرت و اقتدار آن‌ها را از صحنه روزگار محو کند.

اگر جرأت و توان داشت امام کاظم را به مانند پدرش به شهادت می‌رساند ولی وحشت از آن داشت که توطئه قبلی او نیز با این شهادت آشکار گردد. به همین خاطر ظاهراً به امام کاظم^(ع) معترض نشد ولی به علویون و دوست‌داران اهل‌بیت سخت گرفت.

او علویون را به بهانه‌های واهی دستگیر و شکنجه می‌کرد و به قتل می‌رساند حتی اجازه دفن آن‌ها را هم نمی‌داد. کار منصور زجر دادن و آزار رساندن بود. جوانانی را کشت و از میان برد که حتی خانواده‌هایشان از این امر خبر نداشتند و تا مدت‌ها گمان داشتند که آنان از ترس منصور فراری و آواره بیابان‌ها هستند.

او تنها به جنایات خود درباره آل علی^(ع) بسنده نکرد و پس از مرگش هم سفارش‌هایی به بازماندگان کرد و به پسرش مهدی وصیتی را بدین شرح نوشت:

من از دنیا می‌روم و متذکر می‌شوم که تو پس از من با سه گروه مواجه خواهی بود:

- فقیری که جز به ثروت و غنای تو امیدوار نیست.

- افراد ترسویی که خواستار امنیت از سوی تو می‌باشند.

- افراد زندانی که آرزوی خلاصی از سوی تو دارند و... وقتی به حکومت رسیدی بکوش مردم را محتاج خود نگه‌داری برای تو اموالی گرد آورده‌ام که هیچ خلیفه‌ای قبل از من این چنین گردآوری نکرد و برای تو شهری بنیان نهادم (بغداد) که در جهان اسلام بی‌نظیر است. (ابن واضح، ۳۴۹: ۱۳۶۶)

۲-۱-۱- درخواست منصور دوانیقی از امام کاظم^(ع) و واکنش ایشان

منصور برای نزدیک کردن امام^(ع) به خود، استفاده از عنوان و موقعیت او، نشان دادن به مردم که رابطه‌اش با اهل بیت خود است و درعین حال تحت نظر و کنترل داشتن امام گاه‌گاهی می‌کوشید خود را به او نزدیک نشان دهد و از او درخواست‌های به‌ظاهر احترام‌آمیز داشت.

از جمله منصور از امام^(ع) خواست تا در عید نوروز به‌جای او بر مسند بنشیند و تحف و هدایایی که از سوی ایرانیان (بر اساس رسمی که معاویه بن‌نهاده بود) برایش آورده می‌شد جمع‌آوری کرده و دریافت دارد ولی امام بسی آگاه‌تر از آن بود که فریب او را بخورد و خود را مجری طرح و نقشه او قرار دهد.

در پاسخ منصور امام فرمود:

«إِنِّي قَدْ فَشَّتُ الْأَخْبَارَ عَن جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِيدِ خَبْرًا؛ إِنَّهُ سُنَّةٌ لِلْفُرْسِ مَحَاها الْإِسْلَامَ وَ مَعَادَ اللَّهِ أَنْ نُحْيِيَ مَا مُخَاةَ الْإِسْلَامِ».

«من اخباری را که از جدم رسول الله^(ص) وارد شده بررسی کردم و خبری در این باره (عید) پیدا نکردم. این عید از سنن ایرانیان است که اسلام بر آن خط بطلان کشیده است. به خدا پناه می‌برم از این که چیزی را که اسلام آن را از میان برده، دوباره آن را زنده کنم». (ابن شهر آشوب، بی تا: ۲۷۹)

منصور در پاسخ گفت: «این کار را «سایسهٔ للجدد» انجام می‌دهد». چرا که بسیاری از لشکریان منصور و حتی دهقان‌های معروف آن نواحی ایرانی بودند و طبیعی بود که به مناسبت این عید، هدایای زیادی به منصور اهدا می‌کردند و بدین ترتیب وجوه زیادی به خزینه او - که به بخل شهرت داشت - افزوده می‌شد.

به‌هرحال منصور بر امام^(ع) فشار آورده و او را مجبور به جلوس بر مسند در آن روز کرد. هدیه‌ها بسیار آوردند و امام^(ع) از منصور درباره‌ی مصرف آن کسب تکلیف می‌کرد و منصور اجازه‌ی تصرف و مصرف آن

را به خود امام^(ع) واگذار کرد. در این حال فردی به خدمت امام آمد و هدیه‌ای نداشت که تقدیم محضر او کند پس سه بیت شعر در مرثیه‌ی امام حسین^(ع) سرود و آن را تقدیم امام کرد و امام هم به‌عنوان سپاس کل هدایای آن روز را تقدیم او کرد. (ابن شهر آشوب، بی‌تا: ۲۷۹)

واکنش امام^(ع) در برابر منصور در واقع یک تیر بود با چند نشان چراکه املا روشن ساخت که سنت رسول‌الله غیر از آن چیزی است که منصور ادعای آن را دارد. ثانیاً: با کسب تکلیف از منصور، بر همگان روشن ساخت که اجبار و فشار منصور باعث جلوس آن حضرت بر آن مسند است ثالثاً: با بخشیدن تمام هدایا به آن مرد شاعر نشان داد که مقام و مادیات دنیوی فقط برای عباسیان است که ارزشمند است و اهل‌البیت کمترین نظری به مادیات و مال و منا را ندارند و هدف آن‌ها تنها هدایت بشر به سوی سعادت حقیقی است و با این کار نامشروعیت نظام عباسی را به همگان اعلام داشتند.

زrandوزی منصور چیزی نبود که قابل کتمان باشد. او به بهانه‌های مختلف اموال مردم را مصادره و وارد خزانه می‌ساخت اما آن‌چنان بخیل بود که حتی برای خود نه غذای درستی داشت و نه لباس مرتب و منظمی و خست را به منتها درجه رساند (مسعودی، ۳۰۸: ۱۳۶۵) و او از دنیا رفت درحالی که ۱۴ میلیون دینار (طلا) و ۶۰۰ میلیون نقره از خود برای پسرش مهدی گذاشت.

۲-۲- نگهداری و حفظ دانشگاه جعفری، اولین و مهم‌ترین اقدام سیاسی امام کاظم^(ع)

بررسی اوضاع و احوال نشان می‌دهد که هرگونه اقدام حاد و برنامه‌ای که حکومت منصور از آغاز، روی آن حساسیت نشان بدهد صلاح نیست، از این‌رو امام کاظم^(ع) دنباله برنامه علمی پدر را گرفت و حوزه‌ای - نه به وسعت دانشگاه جعفری - تشکیل داد و به تربیت شاگردان بزرگ و رجال علم و فضیلت پرداخت. (پیشوایی، ۱۱۵: ۱۳۸۰)

«سید بن طاووس» می‌نویسد: گروه زیادی از یاران و شیعیان خاص امام کاظم^(ع) و رجال خاندان هاشمی در محضر آن حضرت گرد می‌آمدند و سخنان گهربار و پاسخ‌های آن حضرت به پرسش‌های حاضران را یادداشت می‌نمودند و هر حکمی که در مورد هر پیش‌آمدی صادر می‌نمود، ضبط می‌کردند.

«سید امیرعلی» یکی از دانشمندان نامدار معاصر، می‌نویسد:

در سال (۱۴۸ هـ ق) امام جعفر صادق^(ع) در شهر مدینه درگذشت، ولی خوشبختانه مکتب علمی او تعطیل نشد، بلکه به رهبری جانشین و فرزندش موسی کاظم^(ع) شکوفایی خود را حفظ کرد (مختصر تاریخ العرب، عقیف بعلبکی، ص ۲۰۹). (قمی، بی‌تا: ۱۷۰)

موسی بن جعفر^(ع) نه تنها از نظر علمی تمام دانشمندان و رجال علمی آن روز را تحت‌الشعاع قرار داده بود،

بلکه از نظر فضائل اخلاقی و صفات برجسته‌ی انسانی نیز زبانزد خاص و عام بود، به طوری که تمام دانشمندان که بازندگی پرافتخار آن حضرت آشنایی دارند در برابر عظمت شخصیت اخلاقی وی سر تعظیم فرود آورده‌اند.

۲-۱- چند تن از شاگردان ممتاز امام کاظم^(ع)

حضرت موسی بن جعفر^(ع) به تأسی از پدر و جد بزرگوار خود در تربیت شاگردان همت بسیار نهاد و باوجود خفقان و فشار زیادی که بر شیعیان از سوی دستگاه عباسی وارد می‌شد وظیفه تعلیم و تعلم را از یاد نبرد و باوجود سال‌های متمادی زندان و تبعید، شاگردان بسیاری تربیت کردند که هرکدام از آن‌ها معرف شیعه ناب و جعفری و مبلغ اسلام حقیقی بودند از جمله‌ی آن‌ها:

صفوان بن مهران: صفوان از مردان پاک و موثقی بود که بزرگان و علماء به روایات او اهمیت می‌دهند. در اخلاق و رفتار به مقامی رسیده بود که مورد تأیید امام واقع شد. (ارفع، ۲۸: ۱۳۸۰)

حماد بن عیسی: حماد بن عیسی کوفی از اصحاب اجماع است و زمان چهار امام را درک کرده و در ایام حضرت جواد^(ع) سال ۲۰۹ وفات یافت. (قمی، بی تا: ۲۷۵)

صفوان بن یحیی: وی از بزرگان اصحاب امام کاظم^(ع) بود. شیخ طوسی می‌نویسد: «صفوان نزد اهل حدیث موثق‌ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می‌رفت».

امام کاظم^(ع) می‌فرمود: «ضرر دو گرگ درنده که باهم به جان گله گوسفند بی چوپان بیفتد بیش از حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست و فرمود: اما این صفوان ریاست طلب نیست». (ارفع، ۳۰: ۱۳۸۰)

عبدالله بن جُنْدب: عبدالله بجلی و کوفی است، او ثقه، دارای منزلتی بلند و عابد بود. از اصحاب (امام کاظم^(ع) و رضا^(ع)) و وکیل آن بزرگواران بود.

«**علی بن یقظین:**» وی در سال (۱۲۴ هـ ق) در کوفه به دنیا آمد، پدرش شیعه بود و برای امام صادق^(ع) از اموال خود می‌فرستاد، مروان او را تعقیب کرد وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبدالله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقظین ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت.

علی بن یقظین با عباسی‌ها کاملاً ارتباط برقرار کرد و برخی از پست‌های مهم دولتی نصیبش شد و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک‌کار آنان بود و ناراحتی‌های آنان را برطرف می‌کرد. او شخصی بسیار مؤمن و متعهد بود تا جایی که حضرت موسی بن جعفر درباره او فرمودند: گواهی می‌دهم او «علی بن یقظین» از اهل بهشت است. (مجلسی، بی تا: ۱۳۶) یا درجایی دیگر می‌فرمایند: «صَمِنْتُ لِعَلِيِّ بْنِ يَقْظِينَ أَنْ

لَاتَسْمَهُ النَّارُ أَبَدًا». من برای علی بن یقظین ضمانت کردم که هیچ‌گاه به آتش دوزخ نسوزد؛ و بالاخره علی بن یقظین به سال ۱۸۲ هـ.ق. زمانی که حضرت موسی بن جعفر^(ع) در زندان بودند، درگذشت (کشی، بی‌تا: ۴۳۰)

یونس بن عبدالرحمان: از بنده‌ی صالح خدا و از اصحاب اجماع است. ایشان روایاتی از حضرت کاظم و حضرت رضا^(ع) نقل نموده است. امام رضا^(ع) سه بار بهشت را برای او ضامن شده است و در مورد آن بزرگوار فرمودند: «یونس در زمان خود مثل سلمان فارسی است». (ارفع، ۵۴۱: ۱۳۸۰)

۳. امام کاظم (علیه‌السلام) و مهدی عباسی

۳-۱- ویژگی‌های عصر مهدی عباسی

روز پنج‌شنبه ششم ذی‌حجه سال (۱۵۸ هـ.ق) منصور از دنیا رفت و پسرش مهدی به حکومت رسید. مرگ او برای مردم چند سالی مایه نعمت بود از آن‌جهت که مردم از شر او و ظلم و اجحاف او آسوده شدند. (قائمی، ۸۲: ۱۳۷۸)

مهدی عباسی حدود ده سال و یک ماه و پانزده روز حکومت کرد و حدود سال ۱۶۹ هـ.ق از دنیا رفت و علت مرگ او را برخی «زهر دادن» نوشته‌اند و این به مناسبت عدم رضایت برخی از سران بنی‌عباس از نحوه زمامداری او بود. زمان مرگ چهل‌وسه سال داشت (ابن واضح، ۱۳۲: ۱۳۶۶)

او در آغاز کار عفو عمومی داد، زندانیان سیاسی را آزاد کرد، از قتل و کشتار مردم که در عصر منصور امری جاری و عمومی بود خودداری کرد. اموال مصادف شده از مردم را که منصور آن را درجایی قرار داده بود به صاحبانش رد کرد، بیت‌المال را بین مردم قسمت کرد.

البته اگر این برنامه ادامه پیدا می‌کرد آثار و نتایج درخشانی به بار می‌آورد ولی متأسفانه طولی نکشید که برنامه عوض شد و خلیفه جدید چهره‌ی خود را آشکار ساخت و برنامه‌های ضد اسلامی خلفای پیشین، از نو آغاز گردید.

او بساط خوش‌گذرانی و عیاشی را دایر کرد و ندیمان را که در ابتدای خلافت به دربار راه نمی‌داد، موردتوجه فوق‌العاده قرار داد و هر چه خیراندیشان و رجال بی‌غرض عواقب ناگوار این کار را گوشزد کردند، ترتیب اثر نداد و گفت: «آن دم خوش است که در بزم بگذرد و زندگی بدون ندیمان در کام من گوارا نیست». (سیوطی، بی‌تا: ۲۷۷)

خلیفه که سرگرم خوش‌گذرانی خود بود، از آگاهی به وضع مردم دور ماند و در نتیجه فساد و رشوه‌خواری رواج یافت و مأموران مالیات، عرصه را بر مردم تنگ کردند. خود وی نیز بنای سختگیری گذاشت و برای

نخستین بار مالیات‌هایی بر بازارهای بغداد بست و زندگی کشاورزان فوق‌العاده پریشان گشت و از شدت فشار و سختی به ستوه آمدند.

اما آنچه باعث می‌شود از مهدی عباسی به‌عنوان خلیفه‌ی آبادگر در بعضی تواریخ یاد شود عزم او در ظاهرسازی و تظاهر به دین‌داری بود او می‌کوشید خود را فردی پایبند به دین و مذهب نشان دهد. او در سال (۱۶۱ هـ ق) به توسعه خانه‌ی کعبه پرداخت و در این زمینه فقهای زمان نظر خواست که پاسخ امام کاظم^(ع) به او پاسخی قابل‌تأمل است که به‌زودی بررسی خواهد شد.

مهدی در سیاست عوام‌فریبانه خود در ابتدای کار آوازخوانان و افراد آلوده را به دربار راه نداد که این خود سبب جلب نظر مردم و اطرافیان شد ولی پس از یک سال تغییر رویه داد و بساط عیش و خوش‌گذرانی را چنان گسترانید که نمونه‌ی آن حتی در دستگاه یزید هم دیده نشده بود. آن همه ثروت پدر را در راه لهو و لعب و عیاشی خرج کرد و بخل پدر را جبران نمود. (قائمی، ۸۴: ۱۳۷۸)

او برای ازدواج پسرش هارون با زبیده در آن روزگار حدود پنجاه میلیون درهم خرج کرد و از ماه‌ها قبل برنامه جشن را آغاز کرده بود. مطربان، رقاصان، آوازخوانان و افراد متملق و چاپلوس آن همه پول افشانی‌ها شکمی از عزا درآوردند.

بدین ترتیب ثروت بادآورده‌ی پدر زود فانی شد و مهدی عباسی برای جبران آن دست به ستم اقتصادی گشود به حقوق مردم اجحاف کرد. از آنان مالیات‌های سنگین درخواست کرد تا حدی که کمتر فرد مغازه‌داری می‌توانست از شر او در امان ماند.

مردم برای رهایی از این اجحاف می‌کوشیدند مأموران دولت را از خودراضی داشته و مالیات کمتری بپردازند و این امر خود سبب رواج فساد و رشوه در کنار حیف‌ومیل اموال مسلمین شد و البته بازار رشوه در برخی از مناطق دوردست مثل کشورهای آفریقائی و از جمله کشور مصر بیشتر بود.

طرز رفتار مهدی گرچه از جهات مختلف با پدرش منصور فرق داشت ولی روش این دو، از یک‌جهت مثل هم بود و آن سخت‌گیری فوق‌العاده نسبت به «علویان» بود. مهدی نیز مانند منصور از هرگونه سخت‌گیری و فشار نسبت به بنی‌هاشم فروگذاری نمی‌کرد و حتی گاهی بیش از منصور خشونت نشان می‌داد. مهدی که فرزندان علی^(ع) را برای حکومت خود خطرناک می‌دانست، همواره درصدد کوبیدن هر جنبشی بود که از طرف آنان رهبری می‌شد. او با گرایش به‌سوی تشیع و همکاری با رهبران علوی به‌شدت مبارزه می‌کرد. (پیشوایی، ۱۱۸: ۱۳۸۰)

مورخان می‌نویسند: «قاسم بن مجاشع تمیمی» هنگام مرگ خود وصیت‌نامه‌ای نوشت و برای امضای مهدی نزد وی فرستاد. مهدی مشغول خواندن وصیت‌نامه شد، ولی همین که به جمله‌ای رسید که قاسم

ضمن بیان عقاید اسلامی خود، پس از اقرار به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام^(ص) و علی^(ع) را به‌عنوان امام و جانشین پیامبر^(ص) معرفی کرده بود، وصیت‌نامه را به زمین پرت نمود و آن را تا آخر نخواند. (ابن اثیر، ۸۴: ۱۳۸۰)

بد نیست متذکر شد که این تنها مهدی عباسی نبود که به امر رتق و فتق کشور مشغول بود، بلکه همسرش نیز در اداره‌ی امور کشور دخالت و رأی تامی داشت و چه بسیار از بلا آفرینی‌ها که توسط او صورت می‌گرفت.

۳-۲- بهره‌گیری از فرصت‌ها برای پیشرفت جامعه‌ی اسلامی

گفته شد که مهدی عباسی در راستای سیاست عوام‌فریبانه‌ی خود درصدد توسعه‌ی خانه کعبه برآمد و از همه‌ی فقه‌های زمان خود نظر خواست.

آن‌ها فتوا داده بودند که نمی‌توان خانه مردم را متصرف شد و هم نمی‌توان آن‌ها را مجبور به فروش خانه خود کرد. علی بن یقطین در این جلسه حضور داشت و به مهدی عباسی پیشنهاد کرد مسئله را از امام کاظم^(ع) بپرسد. او هم طی نامه‌ای به فرماندار مدینه نوشت مسئله را از امام بپرسد و جواب آن را برایش بفرستد.

امام کاظم^(ع) در پاسخ او فرمودند: «اگر کعبه در سرزمین مردم بنا شده باشد مردم اولای به بنای خود هستند و برای توسعه کعبه نمی‌توان وارد سرای آنان شد و اگر مردم به حریم کعبه وارد شده‌اند به حریم خود اولی است و...» بر اساس این حکم، مهدی عباسی مجبور شد خانه‌های مردم را مجزا و آن‌ها را خراب کند و خانه کعبه را توسعه بخشد. (مجلسی، بی تا ۲۲۸)

امام کاظم^(ع) با پاسخی خردمندانه به مهدی عباسی، اولاً حقانیت خود را به‌عنوان عالم‌ترین و شایسته‌ترین فرد برای منصب امامت و رهبری حکومت را به همگان نشان دادند و ثانیاً: فرصت آبادانی و توسعه کعبه را به وجود آوردند کاری که اجدادشان در ابتدا و قبل از ظهور اسلام به عهده داشتند و آن‌هم وظیفه میزبانی و سقایت از زائرین خانه خدا می‌بوده است.

بحث بهره‌گیری امام کاظم^(ع) از فرصت‌ها، آن‌هم در آن روزگار خفقان، تنها منحصر در مسائل مادی و آبادانی نبود. امام از هر فرصتی برای بیان حقایق ناب اسلام و رفع شبهات می‌کوشیدند نمونه‌ی این مسئله را در تمام دوران خلفای عباسی هم‌عصر امام کاظم^(ع) می‌توان مشاهده کرد. از جمله‌ی این اتفاقات مناظره‌ی امام کاظم^(ع) با مهدی عباسی در مسئله تحریم شراب است:

در یکی از سال‌ها، مهدی وارد مدینه شد و پس از زیارت قبر پیامبر^(ص) با امام کاظم^(ع) ملاقات کرد و برای

آن که به گمان خود از نظر علمی آن حضرت را آزمایش کند! (کلینی، بی تا ۴۰۶) بحث حرمت «خمر» در قرآن را پیش کشید و این پرسش و پاسخ بین او و امام صورت گرفت:

- آیا شراب در قرآن مجید تحریم شده است؟ آنگاه اضافه کرد: مردم اغلب می‌دانند که در قرآن از خوردن شراب نهی شده، ولی نمی‌دانند که معنای این نهی، حرام بودن آن است!

امام فرمودند: بلی حرمت شراب در قرآن مجید صریحاً بیان شده است.

- در کجای قرآن؟

امام فرمودند: آنجا که خداوند (خطاب به پیامبر) می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ...» (بگو پروردگار من، تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان و نیز «اِثْم» (گناه) و ستم به ناحق را حرام نموده است...) (سوره اعراف، آیه ۳۳)

آن‌گاه امام پس از بیان چند موضوع دیگر که در این آیه تحریم شده، فرمود: مقصود از کلمه «اِثْم» در این آیه که خداوند آن را تحریم نموده، همان شراب است، زیرا خدا در آیه‌ی ۲۱۹ سوره بقره می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ الْمَيْسَرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهَا...» (از تو از شراب و قمار می‌پرسند، بگو در آن «اِثْم کبیر» (گناهی بزرگ) و سودهایی برای مردم هست و گناهش از سودش بزرگ‌تر است)

و اِثْم که در سوره‌ی اعراف صریحاً حرام معرفی شده، در سوره بقره در مورد شراب و قمار به کار گرفته است، بنابراین شراب صریحاً در قرآن مجید حرام معرفی شده است.

مهدی سخت تحت تأثیر استدلال امام قرار گرفت و بی‌اختیار رو به «علی بن یقطين» (که حضور داشت) کرد و گفت: به خدا این فتوای، فتوای هاشمی، است. علی بن یقطين گفت: «شکر خدا را که این علم را در شما خاندان پیامبر^(ص) قرار داده است». مهدی که از این پاسخ ناراحت شده بود درحالی که به‌سختی خشم خود را فرود می‌خورد، گفت: «راست می‌گویی ای رافضی».

(توضیح بیشتر آن‌که: در آن زمان بنی‌هاشم، شامل بنی‌عباس نیز می‌شد و این‌که مهدی گفت: این فتوای هاشمی است می‌خواست این افتخار را به بنی‌عباس نسبت دهد و گویا مقصود علی بن یقطين این بود که: به حکم قرابتی که میان بنی‌عباس و علویان هست، علم و دانش امام کاظم برای مهدی نیز موجب افتخار است) (پیشوایی، ۱۲۷: ۱۳۸۰)

به طور کل سیره‌ی ائمه معصوم^(ع) ما همگی این‌گونه بوده است که در شرایطی که خلفا به اصطلاح برای خراب کردن وجهه‌ی آن‌ها و عقایدشان اقدام کرده‌اند کاملاً اوضاع به نفع امامان معصوم^(ع) و به ضرر

خلفا و خراب شدن خودشان می‌انجامد و برعکس فرصتی می‌شود تا حقانیت امامان نزد مردم و علما بیشتر روشن شود.

۳-۳- رسوا ساختن حکومت نامشروع

وقتی امام کاظم^(ع) پیش مهدی عباسی آمد و دید که او رد مظالم می‌کند، به او فرمود: چرا آنچه را که از راه ستم از ما گرفته‌ای، برنمی‌گردانی؟ مهدی پرسید: به منظورتان چیست؟ امام فرمود: فدک را برگردان وقتی مهدی از حدود فدک از آن حضرت سؤال کرد. امام موسی کاظم^(ع) همه‌ی مناطقی که زیر نظر حکومت وی بود را برشمرد (کنایه از این که حکومت را به ما برگردان که تو غصب کرده‌ای) وی گفت: این مقدار زیاد است، درباره‌ی آن فکر می‌کنم (دهقان، ۱۳۳: ۱۳۸۰)

طبیعی بود که مهدی چنین کاری را انجام ندهد؛ زیرا افزون بر آن که او محکومیت کسانی را که مانع از بازگرداندن فدک به اهل بیت شده بودند می‌پذیرفت - و در میان آن‌ها اجداد خود او نیز بودند - واگذاری آن می‌توانست امکانات مالی فراوانی را در اختیار امام قرار دهد که این به مصلحت حکومت نمی‌توانست باشد. (جعفریان، ۳۸۸: ۱۳۷۹)

اما واقعاً قصد امامان معصوم^(ع) از طرح مسئله فدک چه می‌تواند باشد؟ شخصیت ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و عقایدشان بر همگان حتی خلفای جابر عباسی کاملاً روشن بود که بی‌اعتنا به دنیا و مسائل مادی هستند اما آیا مقصود امام^(ع) از طرح مسئله فدک، معصومیت یا مظلومیت حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) در قابل مسائل فدک است یا مقصود آن‌ها حق امامت و جانشینی حضرت علی^(ع) است که امویان و عباسیان آن را غصب کردند یا موضوع فراتر از این حرف‌هاست و مسئله، مسئله حکومت اسلامی است. آن آرمان تشکیل جامعه اسلامی و رعایت عدالت در همه شئون است که البته به نظر می‌رسد این فرضیه آخر به حقیقت نزدیک‌تر باشد چنانچه امام کاظم^(ع) در دوران هارون الرشید خلیفه دیگر عباسی دوباره آن را مطرح می‌کند اما در حقیقت طرح مسئله فدک، بیشتر از هر چیزی حکومت عباسی و نامشروعیت آن را اعلام می‌دارد چراکه حکومتی که ادعای خویشاوندی و نزدیکی به رسول‌الله و اهل بیت را دارد و مهم‌ترین پایگاه و ستون ماندگاری‌اش را در فریب افکار عمومی در جهت مشروعیت خود می‌داند بسیار سخت خواهد بود که این پایگاه را از دست بدهد و امام کاظم^(ع) بااطلاع کامل از این موضوع، مرتباً جدایی منش خود و ائمه معصومین^(ع) را از رفتارهای عباسیان اعلام می‌دارد و با طرح مسئله فدک نه تنها مسئله خویشاوندی را منتفی می‌سازد بلکه به نامشروعیت حکومت آن‌ها و غصبی بودن خلافت آن‌ها اشاره می‌کند و در مقاطع تاریخی گوناگون از هر فرصتی برای روشن کردن افکار عمومی استفاده می‌کنند.

۳-۴- نقش مقدرات الهی در ثبوت امامت

مهدی عباسی در آغاز حکومت کاری به کار امام نداشت و ظاهراً علیه او اقدام نکرد اما بعدها متوجه شد آوازه امام^(ع) در همه سرزمین‌های اسلامی پیچیده است و مردم قلباً متوجه او شده‌اند. بدین خاطر نتوانست خشم خود را نسبت به او پنهان دارد و سخت‌گیری‌های او نسبت به امام^(ع) شروع شد.

اما از آن‌جا که تقدیر الهی بر این قرار گرفته بود که هم‌چنان نعمت امامت بر سر شیعیان مستدام باشد اتفاقی افتاد که نقشه‌ی قتل امام کاظم^(ع) که توسط مهدی ریخته شده بود، بر هم بخورد ماجرا از این قرار بود که مهدی عباسی پس از استقرار در حکومت امام^(ع) را به بغداد آورد و وارد زندانش کرد (قانی، ۸۶: ۱۳۷۸) و تصمیم گرفت که ایشان را به قتل برساند؛ اما همان شب که قصد قتل امام کاظم^(ع) (علیه السلام) را داشت در خواب دید که امیرالمؤمنین علی^(ع) به او فرمود: آیا اگر قدرت را به دست آورید در زمین فساد کرده و قطع رحم می‌کنید؟ و این آیه را برایش می‌خواند: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوْا فِى الْاَرْضِ وَ تَقَطُّوْا اَرْحَامَكُمْ» (سوره محمد، آیه ۲۲)

در همین لحظه او از شدت وحشت بیدار شد و همان شب فرمان آزادی امام را صادر کرد و به امام^(ع) پیشنهاد نمود می‌خواهی نزد ما بمان و می‌خواهی به مدینه برگرد و امام^(ع) به مدینه بازگشتند.

با نگاهی گذرا به این ماجرا می‌توان به‌خوبی دریافت که امام^(ع) تنها یک مقام و منصب سیاسی خاص، نمی‌تواند باشد که چندی ولایت و سرپرستی مردم را با ریزی‌های اجتماعی و نگاه عمیق به سیاست بر عهده داشته باشد و بعد از مدتی هم یک نفر بهتر از او پیدا شود و جای خود را به او بدهد (در معنای سیاست مثبت) (عبدوس و اشتهاودی، ۴۸: ۱۳۷۲) بلکه امامت یک انتصاب الهی برای هدایت بشر به‌سوی سعادت است که این سعادت هم با خواست خود و مردم و اراده‌ی خودشان در قبول هدایت خاصه (مقام امامت) صورت می‌پذیرد.

با توجه به معنای سیاست که همان تدبیر هوشمندانه و جامع برای اجرای عدالت و حفظ کشور و افراد آن از فروپاشی و بی‌نظمی و نابسامانی از جهت داخلی و خارجی است همواره امامان (علیهم‌السلام) رهبران سیاست‌مدار بودند یعنی هرگز گول سیاست‌بازان را نخوردند و به‌اصطلاح کلاه بر سرشان نرفت و می‌کوشیدند تا امور و شئون زندگی مردم را بر اساس سیاست هوشمندانه و عدالت و ارزش‌های اسلامی تدبیر و اداره نمایند چنین سیاستی عین دین است و آن‌چنان با دستورات دینی آمیخته است که هرگز نمی‌توان آن را از دین جدا نمود علامه طریحی می‌گوید: در وصف امامان^(ع) گفته شده: «شما سیاست‌مداران، بندگان خدا هستید و سپس می‌گویید: در امور دین و ملت از جانب خدا به پیامبرش واگذار شد تا آن پیامبر^(ص) بندگان خدا را بر اساس سیاست خود تربیت و اصلاح کند. به‌عبارت‌دیگر باوجود این که سیاست مثبت طبق مسائل گفته مسئله ممدوح در نزد ائمه معصومین^(ع) است؛ اما همیشه هم این

سیاست کاربرد نداشته است و چه بسیار از مواقع، ائمه^(ع) از علم غیب و امداد الهی در تدبیر امور مسلمین سود می‌جستند؛ عواملی که هیچ سیاست‌مدار دنیوی، هرگز نمی‌تواند از آن‌ها بهره‌برد و روش‌های خلفای عباسی را کاملاً متحیر و مستأصل می‌کرد. (عبدوس و اشتهاودی، ۵۵: ۱۳۷۲)

۴. امام کاظم (علیه‌السلام) و هادی عباسی

۴-۱- ویژگی‌های عصر هادی عباسی

حدود سال (۱۷۰-۱۶۹ هـ ق) بود که مهدی عباسی با دنیایی از آلودگی و گناه درگذشت و پسرش هادی به‌جای او نشست. هادی در زمان رسیدن به حکومت جوانی بود در حدود بیست و چهارساله که تقریباً یک سال و سه ماه حکومت کرد و مرد. (مسعودی، ۳۲۳: ۱۳۶۵)

هادی جوانی بود مغرور، بی‌تجربه و اهل عیش و فساد، که از جهات اخلاقی به‌هیچ‌وجه شایستگی احراز مقام خطیر خلافت و زمامداری جامعه‌ی اسلامی را نداشت. او جوانی می‌گسار، سبک‌سر و بی‌بندوبار بود. مردم را در گناه و آلودگی آزاد می‌گذاشت و به همین خاطر عده‌ای به‌دوراز مسئولیت، سرگرم عیاشی و خوش‌گذرانی شده و کاری به کار دستورات دینی نداشتند. در دوران خلافت او کشور اسلامی که در آغاز نسبتاً آرام بود و ایالات داستان‌ها به‌اصطلاح مطیع حکومت مرکزی بودند بر اثر رفتار زننده و اعمال زشت وی دستخوش اضطراب و تشنج گردید. او ناپختگی بسیار داشت و بسیار تندخو و بدگمان و در زندگی فردی سنگدل بود؛ و صدا البته با کینه و عداوت نسبت به فرزندان علی^(ع) به حکومت رسید. او از آغاز خلافت، سادات و بنی‌هاشم را زیر فشار طاقت‌فرسا گذاشت و حق آن‌ها را که از زمان خلافت مهدی از بیت‌المال پرداخت می‌شد قطع کرد و با تعقیب مداوم آن‌ها، رعب و وحشت شدیدی در میان آن‌ها به وجود آورد و دستور داد آنان را در مناطق مختلف بازداشت نموده روانه بغداد کنند. (ابن واضح، ۱۴۲: ۱۳۶۶)

هادی بسیار اهل فسق و فجور بود و اموال بسیاری را در این راه مصرف کرد و در این راه می‌خواست شهرتی را نیز به هم رساند. موصلی (ابراهیم موصلی) آوازخوان معروف عصر او سه بیت شعر را به غنا خواند او پنجاه‌هزار دینار به او صلح داد و پسر ابراهیم می‌گفت: اگر هادی چند صباحی بیشتر زندگی می‌کرد، ما دیوار خانه خود را از خشت‌های طلا و نقره می‌ساختیم (اغمانی، بی‌تا: ۱۴۰).

و تأسف در این بود که همه این اموال را از مردم مستمند و فقیر تحت عنوان مالیات، دریافت می‌داشتند و در مواردی هم از راه مصادره به‌پیش می‌رفت و درواقع این اموال مردم و بیت‌المال آن‌ها بود که باید هزینه فسق و فجور و عیاشی او را پردازد.

او اهل غرور بود و هوای جوانی او را مست و از خودبی‌خود کرده بود. به هنگامی که در خیابان راه

می‌رفت شرطه‌ها با شمشیرهای برهنه در برابرش راه می‌افتند تا ابهت سلطنت و قدرت او در دل مردم جای گیرد. او نیز چون پدرش مهدی و اجدادش در پی آن بود که مجرمی را به دست آورد و او را بکشد و همچون منصور «کاخ سر» داشته باشد و همه‌ی اعدام‌ها در حضور او در آن کاخ صورت می‌گرفت. هادی دستور قتل و خون‌ریزی بیشتری داد که اجل مهلتش نداد. (قانمی، ۸۶: ۱۳۷۸)

او برای اعمال فشار در مدینه بر علویون و هم برای امام کاظم^(ع) «اسحاق بن عیسی» را والی مدینه کرد و او نیز نوه‌ی عمر بن خطاب یعنی «عبدالعزیز بن عبدالله» را قائم‌مقام خود ساخت. این فرد شخصی بسیار ظالم و فاسق و از سخت‌ترین دشمنان آل علی^(ع) بود.

هادی علاقه‌ی وافری به آدم‌کشی داشت و مدام در پی افراد بنی‌امیه و شیعیان بود تا آن‌ها را به قتل برساند.

۴-۲- قیام حسین صاحب و موضع امام^(ع)

همان‌طور که گفته شد هادی سخت‌تر از گذشته، علویون را تحت فشار و آزار قرار می‌داد. او حتی شاعران را صله می‌داد که ذم اهل بیت کنند و قبیح‌ترین اشعار، بیشترین صیله و جایزه را به خود تعلق می‌داد و این شاعران نابکار و افراد آلوده، صرفاً برای دست‌یابی به پول و ماه چه بسیار از حقوق اهل‌بیت را که پایمال کردند و چه بسیار از دوستداران اهل‌بیت را که تحقیر و یا به صورت‌هایی بدنام کردند.

هادی چه بسیار از جوانان علوی را که همه پاک و باصفا بودند از میان برد و چه بسیار از آنان که پس از کشته شدن درجایی مدفون گشتند و خانواده خویشان آن‌ها جرئت نکردند از قبرشان خبرگیرند و یا بر سر مزارشان بروند. (قانمی، ۸۶: ۱۳۷۸)

در چنین شرایطی بود که فرد به نام «حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب» که یکی از رجال برجسته، بافضیلت و شهامت و عالی‌قدر هاشمی بود و پدر، دایی، جد و عموی مادری دیگر از خویشان و نزدیکان وی توسط «منصور دوانیقی» به شهادت رسیده بودند تصمیم به قیام گرفت. در واقع شدت فشارها بر علویون، آن‌ها را به ستوه آورده بود و بر اثر همین بیدادگری‌ها، کم‌کم یک نهضت مقاومت در برابر حکومت عباسی به رهبری «حسین صاحب فخر» منعقد گردید. (پیشوایی، ۱۲۲: ۱۳۸۰)

امام کاظم^(ع) از آغاز تا نضج و تشکل نهضت از آن اطلاع داشت بلکه با حسین صاحب فخر در تماس و ارتباط بود گرچه پیشوای هفتم. شکست نهضت را پیش‌بینی می‌کرد، لیکن هنگامی که احساس کرد حسین در تصمیم خود استوار است به او فرمود: «گرچه تو شهید خواهی شد، ولی باز در جهاد و پیکار کوشا باش، این گروه، مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می‌کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند، من در این راه اجر و پاداش شما را از خدای بزرگ می‌خواهم» (مجلسی، بی‌تا: ۱۶۹)

«حسین صاحب فح» زمانی را که برای قیام خود در نظر گرفته بود ایام حج بود اما به دلیل سخت‌گیری‌های طاقت‌فرسای فرماندار وقت مدینه، باعث شد که آتش این نهضت زودتر شعله‌ور شد. فرماندار مدینه که از مخالفان خاندان پیامبر^(ص) بود، برای خوش‌خدمتی به دستگاه خلافت و گویا به‌منظور اثبات لیاقت خود! هرروز به بهانه‌ای رجال و شخصیت‌های بزرگ هاشمی را اذیت می‌کرد. از جمله، آن‌ها را مجبور می‌ساخت هرروز در فرمانداری حاضر شده خود را معرفی نمایند. او به این هم اکتفا نکرده، آن‌ها را ضامن حضور یکدیگر قرار می‌داد و یکی را به علت غیبت دیگری، مواخذه و بازداشت می‌نمود! یک روز «حسین صاحب فح» و «یحیی بن عبدالله» را به خاطر غیبت یکی از بزرگان بنی‌هاشم سخت مؤاخذه کرد و به‌عنوان گروگان بازداشت نمود و همین امر مثل جرقه‌ای بود که به انبار باروتی برسد، موجب انفجار خشم و انزجار هاشمیان گردیده نهضت آن‌ها را جلو انداخت و آتش جنگ در مدینه شعله‌ور گردید.

به‌محض این که حسین قیام کرد، عده‌ی زیادی از هاشمیان و مردم مدینه با او بیعت کرده با نیروهای هادی به نبرد پرداختند و پس از آن که طرفداران هادی را مجبور به عقب‌نشینی کردند، به فاصله‌ی چند روز، تجهیز قوا نموده به‌سوی مکه حرکت کردند تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، شهر مکه را پایگاه قرار داده، دامنه‌ی نهضت را توسعه بدهند. هادی سپاهی را به جنگ آنان فرستاد. در سرزمین فح دو سپاه به هم رسیدند و جنگ سختی درگرفت. در جریان جنگ، حسین وعده‌ای دیگر از رجال و بزرگان هاشمی به شهادت رسیدند و بقیه‌ی سپاه او پراکنده شدند وعده‌ای نیز اسیر شده پس از انتقال به بغداد، به قتل رسیدند.

مزدوران حکومت هادی به کشتن آن‌ها اکتفا نکرده، از دفن اجساد آنان خودداری نمودند و سرهایشان را از تن جدا کرده ناجوانمردانه برای هادی عباسی به بغداد فرستادند که به گفته‌ی بعضی از مورخان تعداد آن‌ها متجاوز از صد بود. (ابن اثیر، بی تا ۹۳)

شکست نهضت شهید فح فاجعه‌ی بسیار تلخ و دردآلودی بود که دل همه‌ی شیعیان و مخصوصاً خاندان پیامبر^(ص) را سخت به درد آورد و خاطره‌ی فاجعه‌ی جان‌گداز کربلا را در خاطره‌ها زنده کرد.

این فاجعه به قدری دل‌خراش و فجیع بود که سال‌ها بعد، امام جواد^(ع) می‌فرمود: «پس از فاجعه‌ی کربلا هیچ فاجعه‌ای برای ما بزرگ‌تر از فاجعه‌ی فح نبوده است» (مجلسی، بی تا: ۱۶۵)

در اینجا شاید این سؤال به ذهن‌ها خطور کند که قیام‌های این‌چنینی که شکست آن از قبل معلوم است به‌طوری که حتی امام کاظم^(ع) وقوع شکست آن‌ها را خبر می‌دهد چرا باز هم کسانی مثل حسین صاحب فح دست به چنین اقداماتی می‌زنند. در واقع پاسخ این سؤال این است که:

افراد این حرکت‌ها به‌خوبی می‌دانستند که تلاششان به‌زودی با شکست روبه‌رو خواهد شد ولی از دنیا

آن چنان بیزار شده بودند که دیگر تحمل شکیبایی نداشتند تا بتوانند فرصت کافی را برای برنامه‌ریزی در اختیار خود بگذارند. این جماعت می‌شوریدند و در راه دفاع از محرومان، خود را با مرگ روبه‌رو می‌کردند و در حقیقت این علویون به اصطلاح دست به عملیات انتحاری می‌زدند. (مدرسی، ۲۰۸: ۱۳۸۰)

نکته‌ی دیگری که باید به آن توجه کرد این است که امام کاظم^(ع) چرا خودشان دست به قیام نمی‌زنند و در مقابل دستگیری‌ها و زندان‌ها، فرمان جهاد صادر نمی‌کردند؟

پاسخ این است که امام کاظم^(ع) در حقیقت خواهان برانگیختن روحیه‌ی اسلامی در میان امت محروم بود و با روش خلفا که در فکر تطمیع و رشوه دادن و خریدن مردم و تشکیل گروهی از متعصبان و مزدوران بودند که پیرامون خودشان جمع کنند کاملاً متفاوت بود و امام^(ع) نمی‌خواست با همان شیوه خلفا، قیامی را علیه آن‌ها سازمان دهد.

زیرا امام کاظم^(ع) شخصیتی مکتبی بود که به اهداف الهی ایمان داشت و از اندیشه و طرح و برنامه‌های خاصی بهره می‌جست که خواستار پیاده کردن آن در میان امت بود تا بدین وسیله ستمدیدگان را یاری دهد این دشوارترین مرحله در تغییر و دگرگونی امت بود که ائمه^(ع) ندای آن را سر می‌دادند. این تغییر، یک دگرگونی حقیقی بود و تنها شعار دادن یا بازی با الفاظ نبود چراکه امام^(ع) ندای انقلابی حقیقی را سر می‌دهد. (مدرسی، ۲۱۲: ۱۳۸۰)

امام^(ع) و پیام‌های آسمانی همگی خواهان آن بودند که امت را تدریجاً به سوی تعالی و کمال سوق دهند، به گونه‌ای که مردم خود بتوانند احکام و ارزش‌ها را تطبیق دهند. امام^(ع) نیز به عنوان یک بشر، نیرو و علم و تقوی خود را برای امت محروم، به کار می‌گرفت تا توانایی کافی را در اختیار ایشان بگذارد و امت بتوانند بر طبق قوانین و شرایط طبیعی به پا خیزد و انقلابی را تدارک ببینند.

این است آن روشی که امام^(ع) به آن ندا درمی‌داد، روشی که از قیام امت به وسیله‌ی شکوفا شدن توانایی‌های درونی آن نشأت می‌گرفت. واقعیت این است که استمرار تسلط حاکمان سرکش، گاهی به سبب نبودن مردم در صحنه است، اگر چه اختلاف سردمداران حکومت طاغوتی، خود موجب تضعیف حکومت می‌شود زیرا حکومتی که بر دوش گروهی از فرمانداران نظامی و سیاسی و طرفداران سودجوی حکومت و افراد هوس‌باز بنا شود، پس از مدت کوتاهی منافع این عده با یکدیگر تعارض پیدا خواهد کرد.

برای درک این واقعیت، باید جنگ‌های فراوانی که در زمان عباسیان به وقوع پیوسته است، اعم از جنگ‌های عباسیان با یکدیگر یا برخوردهای ایشان با دشمنان خودشان را از نظر بگذرانیم.

اما در مورد این که چرا ائمه انقلاب‌های محلی را که حاکی از درد مردم منطقه خاصی بود را تأیید نمی‌کردند باید گفت که امامان معصوم^(ع) (خصوصاً امام کاظم^(ع)) در خصوص قیام حسین صاحب فخر و

ادارسه^(۱) نمی‌خواستند حکومت‌های منطقه‌ای نظیر این حکومت‌ها را تشکیل دهند چرا که آن‌ها اهدافی بزرگ‌تری یعنی، بالا بردن سطح رشد و پیشرفت و سازمان‌دهی آن‌ها را در نظر داشتند تا بدین‌وسیله شایستگی آزادی را بیابند و آن را مراقبت کنند و نیز بر حکومت خود توانا باشند. امام موسی بن جعفر^(ع) برای رسیدن به همین اهداف می‌کوشید و در راه همین اهداف به شهادت رسید. امام موسی بن جعفر^(ع) نمی‌خواست حتی حکومتی نظیر ادارسه تشکیل دهد، بلکه هدف امام- متحول ساختن همه امت اسلام بود و این هدف هم بدون تقویت محرومان و سازمان‌دهی ایشان امکان نداشت، امام می‌بایست آن‌ها را به ارزش‌های خاصی مجهز کند تا بتواند انقلابی بر ضد سلطه‌جویان طاغوتی و ستمگران برپا کند. وگرنه بدون انقلاب درونی، فرد اگر به فرماندهی ارتش یا ریاست یک گروه برسد، خلفای عباسی به راحتی می‌توانستند فردی را به نزد او بفرستند تا او را به سازش وادارند و مال و مقام را به‌عنوان رشوه تقدیم وی کند تا این شخص به گروه محروم زبردست خود خیانت کند و در کنار هارون قرار گیرد.

امام^(ع) نمی‌خواست چنین افرادی را در میان امت به وجود آورد بلکه، طرح امام آن بود که گروهی از مردم را به عقاید راسخ مجهز کند.

درواقع ابزار کار ائمه معصومین^(ع)، مردم و خواست آن‌ها و تربیت ایشان است و قرار نیست که امامان معصوم^(ع) علی‌الخصوص حضرت موسی بن جعفر^(ع) با کمک امداد غیبی و دعا، بساط مهدی و هادی و هارون و... را براندازد نه این که نمی‌توانستند بدین‌گونه اعمال اقدام کنند بلکه ایشان نمی‌خواستند از طریق امور غیبی به اصلاح امت بپردازند چرا که مسئله بدین‌صورت بسیار ساده بود. امام دست خود را به دعا بالا می‌برد و از خدا می‌خواست که آن‌ها را نابود سازد و خداوند هم دعای او را مستجاب می‌کرد. بدین ترتیب امام بر مسند فرمانروایی تکیه می‌زد و به ساده‌ترین شکل، به حکومت سرزمین اسلامی، می‌پرداخت؛ اما مسئله غیراز این است. امام^(ع) هدایتگر مردم است.

۴-۳- خشم هادی بر امام کاظم^(ع) و واکنش ایشان

بعد از شکست حسین فخر، وقتی سر او را به نزد هادی عباسی آوردند، او اشعاری چند بر زبان آورد و چون می‌دانست پیشوای هفتم بزرگ‌ترین شخصیت خاندان پیامبر است و سادات و بنی‌هاشم از روش او الهام می‌گیرند، پس از حادثه‌ی فخر، سخت خشمگین شد، زیرا اعتقاد داشت در پشت پرده، از جهاتی رهبری این عملیات را آن حضرت به عهده داشته است بدین جهت نگرانی شدید خود را از موسی بن جعفر^(ع)

^۱ - «ادارسه»: انقلابی است که به سرکردگی ادریس در زمان امام کاظم (علیه‌السلام) صورت گرفت او از بازماندگان فاجعه‌ی فخر بود که ابتدا به مدینه گریخت و مخفی شد و سپس به اهواز رفت و از آنجا راهی مصر شد و مخفیانه به مغرب عزیمت کرد و بربرها را گردآورد و توانست حکومت ادارسه را تشکیل دهد و آن‌ها حتی «هرثمه بن اعین» که سپاهی از جانب هارون را گسیل داده بود را شکست دادند (مدرسی، ۱۳۸۰: ۲۱۲).

اظهار نمود و قسم یاد کرد که او را خواهد کشت: «به خدا سوگند، حسین (صاحب فح) به دستور موسی بن جعفر^(ع) بر ضد من قیام کرده و از او پیروی نموده است، زیرا امام و پیشوای این خاندان کسی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد اگر او را زنده بگذارم!» (مجلسی، بی تا: ۱۵۱)

قاضی ابویوسف که در مجلس حاضر بود او را آرام کرد و گفت: نه موسی بن جعفر و نه هیچ کدام از فرزندان این خانواده اعتقاد به خروج علیه خلفا را ندارند.

بعد از رسیدن این خبر به حضرت موسی بن جعفر^(ع) تاریخ دو گونه روایت می‌کند: اول آن که این تهدیدها با خونسردی امام^(ع) روبرو شد اما در میان خاندان پیامبر و شیعیان و علاقه‌مندان آن حضرت سخت ایجاد وحشت کرد و امام^(ع) هیچ‌گونه عکس‌العملی در این مسئله نشان ندادند (پیشوایی، ۱۲۳: ۱۳۸۰) و روایت دیگر آن که امام وقتی تهدیدهای او را شنید در حق وی نفرین کرد (دعای معروفی که امام با رسیدن خبر تهدید از جانب خلیفه خوانده، معروف به جوشن صغیر است که در کتاب‌های ادعیه آمده است). (ابن شهر آشوب، بی تا: ۳۷۰) اما آنچه روشن است در مورد این دو روایت آن است که امام^(ع) همچنان باصلابت و بدون هیچ ترسی، با آگاهی از عاقبت هادی که چند صباحی بیشتر به آخر حکومت او باقی نمانده با خویشتن‌داری، جان علویون و شیعیان را که سخت مورد آزار و شکنجه بودند را نجات داد و تاریخ هم همین‌گونه شهادت می‌دهد که هادی چندی از این واقعه نگذشت که مرد.

هادی فردی قدرت‌طلب بود و از ابراز قدرت خود لذت می‌برد، او در مورد جانشینی خود علاقه‌ای به اعطای خلافت به برادر خود هارون را نداشت و دوست داشت فرزند خردسالش یعنی جعفر را به حکومت برساند در همین راستا خالد برمکی را که سعی داشت هارون را به خلافت نزدیک کند مجبوس ساخت؛ اما تلاش‌های مادر هادی یعنی خیزران که هادی سخت تحت تأثیر او بود باعث شد که هادی نسبت به هارون نرم‌تر شود و با سفارش مادر، هارون هم از هر نوع ارادتمندی و مریدی نسبت به هادی روی گردان نبود تمام این عوامل دست‌به‌دست هم داد تا دوره جدیدی از سیاه‌ترین روزگار علیه امام معصوم^(ع) شکل بگیرد و هارون این شخص کینه‌جو و عقده‌ای و شکنجه‌گر به مدت بیست و چند سال خلافت جامعه اسلامی را بر عهده بگیرد. (قانمی، ۹۲: ۱۳۷۸)

۵- امام کاظم (علیه‌السلام) و هارون عباسی

۱-۵- ویژگی‌های عصر هارون

حدود سال‌های (۱۶۹ تا ۱۷۰ هـ ق) بود که هادی نیز در سن پائینی و در عین جوانی از دنیا رفت و برادرش هارون (پسر مهدی عباسی) در سن ۲۱ سالگی به حکومت رسید. (مسعودی، ۲۷۵: ۱۳۶۵)

هارون در دوران مهدی عباسی ولیعهد دوم بود که حتی مهدی قصد داشت به دلیل لیاقت او (نسبت به آنچه خود لیاقت می‌دانستند) او را ولیعهد اول کند که مرگ امانش نداد؛ اما در زمان حیات مهدی، فرماندهی جنگ با رومیان را بر عهده داشت و بلاد مغرب را هم در کنترل خویش داشت. مادر هارون، زنی پرنفوذ به نام خیزران بود و رابطه‌ی نزدیکی با برمکیان ایران داشت به طوری که هارون را مادر فضل بن یحیی برمکی شیر می‌داد و خیزران خودش، فضل را شیر می‌داد (نقش آن‌ها در به حکومت رسیدن هارون، بسیار مؤثر بود).

با رسیدن هارون به حکومت فضل پرماجرا و تلخی در تاریخ اسلام گشوده شد که از جهات مختلفی دارای اهمیت است. دروازه دیگری از رنج‌ها و مصائب به روی خاندان علی^(ع) باز شد که مهم‌ترین آن شهادت امام موسی بن جعفر^(ع) به دست هارون است. (ظهیری، ۱۴۵: ۱۳۷۸)

هارون در ۱۸ ربیع‌الاول سال (۱۷۰ هـ ق) به حکومت رسید و بیست‌وسه سال و شش ماه بر مسند خلافت نشست. در آغاز حکومت او جوانی بود بسیار خام و بی‌تجربه، مغرور و پرمدها، خطی ثابت و روش خاص نداشت. بسیار منفعل بود گاه تحت تأثیر یک نصیحت شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته و می‌گریست و دقایقی بعد از شنیدن آوازی به شادی و طرب می‌پرداخت. (مسعودی، ۳۴۱: ۱۳۶۵)

فردی بود سخت‌سر و سخت‌گیر، دارای روحیه نظامی، اهل جنگ و لشکرکشی و دارای احساسات تند و آتشین، بسیار مکار و حيله‌گر بود و سعی می‌کرد همه‌ی رفتارها و عملکردهای خود را رنگ مذهبی دهد و از این طریق مردم را به دفاع از خود وادارد، درحالی که فاسد و عیاش بوده و انسانیت و گذشتی از او دیده نمی‌شد. (قانمی، ۹۵: ۱۳۷۸)

او فردی بود هوسران و بی‌بندوبار، در حال عیش و فسق و فجور، که چند قاضی و فقیه فتوا به مزه، اعمال او را درست و مشروع جلوه می‌دادند و او هم به اتکای آبرو و فتوای آن‌ها هر چه را می‌خواست انجام می‌داد.

کینه‌ای و انتقام‌جو بود. از اهل‌البیت دشمنی عمیقی در دل داشت و حتی حاضر نبود اثری از قبر آن‌ها را روی زمین ببیند. او نخستین کسی است که به تخریب قبر حسین بن علی^(ع) اقدام کرد. دستور داد درختانی را که در اطراف قبر بودند و به‌عنوان سایبان زائران به حساب می‌آمد، قطع کنند و می‌خواست احدی اسمی از حسین^(ع) و قیام او را بر زبان نیاورد. نمونه دیگر کینه او را در برابر برمکه می‌بینیم که دمار از روزگار آن‌ها بر آورد و آن‌ها را از هستی ساقط کرد برمکه‌ای که نقش بسیار مهمی در به خلافت رسیدن عباسیان و خصوصاً هارون داشتند.

هارون به هنگامی قدرت را در دست گرفت که کشورش به علت وسعت بسیار از کنترل مرکزی خارج شده و نارضایتی مردم زمینه را برای یک انقلاب وسیع و همه‌جانبه فراهم می‌کرد و او از جهات مختلفی در تهدید بود که یک مورد آن از علویون بود و برای آسوده کردن خاطر خود تصمیم گرفت امام را که در واقع رهبر علویون بود در زندان نگه دارد.

دامنه‌ی حکومت در عصر او گسترده بود تا حدی که به ابر می‌گفت: «هر جا خواهی برو و بیار که خراج توبه سوی من خواهد رسید». بغداد مرکز این حکومت و قدرت بود و بین سال‌های (از ۱۵۰ تا ۳۵۰ هـ ق) مهم‌ترین جایگاه علم و سیاست به حساب می‌آمد.

این شهر در سال ۱۴۵ (هـ ق) به دستور منصور بن‌نهاد شد و روزبه‌روز دامنه و وسعت و جمعیت آن افزوده می‌شد و افراد خارجی، از عالمان و تاجران و هنرمندان به این شهر آمد و شد یا مهاجرت و اقامت داشتند. در عصر هارون مساحت آن را ۵۷/۵ جریب و دارای ۴۳ محله و ۱/۵ میلیون جمعیت ذکر کرده‌اند و این شهر پایتخت بنی‌عباس به حساب می‌آمد.

هارون به ناحق اموال مردم را مصادره می‌کرد و از محل آن سطح درآمد و موجودی خود را بالا می‌برد. او اموال محمد بن سلیمان را در بصره ضبط کرد و از محل این ضبطها و مصادره‌های ناحق رقم بالائی را برای خویش فراهم آورد و درآمد روزانه او از این‌گونه درآمدها حدود ۱۰۰ هزار درهم بود؛ و مردم در برابر امرونه‌ی او مأمّن جانی و مالی نداشتند و خوف و وحشت از او در تمام بلاد اسلامی برقرار بود. (قانمی، ۹۵: ۱۳۷۸)

ازلحاظ اخلاقی هم فساد جنسی حاکم بردبار، چنان وقیحانه بود که قلم از بیان آن شرم دارد. صرف پول برای شعرای درباری، سورچرانی‌ها و ضیافت‌های مفصل درباری برای خرید کنیز، جواهرات و تهیه موزه‌ی اختصاصی جواهرات گران‌بها و... از موارد مصرف بیت‌المال مسلمین بود.

از مشروب‌خواری دائمی و قمار و نردبازی در دربارش مورخین با صراحت نمونه‌های فراوانی نوشته‌اند و هارون‌الرشید جامع زشتی‌ها، غرورها، ظلم‌ها، شهوت‌ها و درنده‌خوئی‌ها و... استبداد بود. (محدثی، ۱۴۶: ۱۳۷۷)

۵-۲- فرقه سازی هارون و موضع امام^(۴)

دوران عباسی خصوصاً زمان هارون، فرقه‌ها و مکتب‌های انحرافی و الحادی وافر با حمایت خلیفه روی کار آمدند تا چهره اسلام و علویون، بیش از پیش تضعیف شور و درواقع علویون سرگرم بحث و گاهی هم مجادله شوند تا از فکر مبارزه و رفع فساد بزرگ یعنی خلفای ظالم عباسی بیرون بیایند و با این مکتب‌ها و گروه‌های انحرافی سرگرم شوند.

از طرفی دیگر فشار و اختناق بر علویون وضع نقل حدیث امام کاظم^(ع) و همچنین زندان‌های متممادی امام^(ع) و عدم ارتباط آسان شیعه و راویان حدیث با امام کاظم^(ع) همگی آن‌ها مزید بر علت شده بود تا این مکتب‌ها و فرق جایی را برای عرضه اندام خویش بیابند و تا می‌توانند بتازند.

اما موضع امام موسی کاظم^(ع) و دیگر اصحاب بزرگ وی، (با توجه به رسالت امامت در وجود مبارک حضرت موسی بن جعفر^(ع)) موضع نقد و بررسی و پاسخگویی علمی و دفع شبهات و روشنگری اذهان مردم بود. از همین رهگذر، فکر شیعی و حرکت ائمه، رونق و نفوذ بیشتری می‌یافت به نحوی که گاهی مسئولین امور، از ادامه‌ی این مباحثات (که گاهی حتی خود تهیه‌کننده‌ی آن مجلس بودند) جلوگیری می‌کردند. (محدثی، ۱۴۹: ۱۳۷۷)

این نشر فرقه‌ها تنها به عقاید شیعه و سنی منحصر نمی‌شد بلکه کسانی هم افکار و آثار «مانی» و «مزدک» را به عربی ترجمه می‌کردند و منتشر می‌کردند. عده‌ای هم به تبلیغ دین زردشت می‌پرداختند و جالب این بود که عده‌ای هم فریفته و مجذوب این افکار می‌شدند و این به‌وضوح نشان‌دهنده خلأ فکری و ایدئولوژیک آن دوره است و سطحی بودن بینش مردم را می‌رساند.

امام کاظم^(ع) در همان عصر فشار و اختناق و عدم امکانات، در حد امکان به وظیفه رهبری مردمی و مکتبی می‌پرداخت و بالاخره در عصر «سنگ‌ها بسته و سگ‌ها باز» امام^(ع)، هم خودش به پاسداری از مکتب می‌پردازد و هم شاگردان تربیت‌یافته و ممتازی را به این میدان می‌فرستد. وقتی قدرت‌های حاکم شیوه‌ی برخوردشان با موج‌های فکری و گرایش‌های الحادی و سردمداران آن دعوت‌ها، متکی به اعمال زور و خشونت و کشتن و تبعید بودند و حتی متهمین به این‌گونه گرایش‌ها را هم دستگیر کرده آزار می‌دادند، امام^(ع)، ترجیح می‌داد با شرکت در بحث آزاد برخوردی علمی داشته باشد و بدین‌وسیله منافع تغذیه‌ی مکتب‌های انحرافی را بخشکاند. زیرا بسیاری از این انحرافات، ریشه در ضعف ایدئولوژیک و عدم شناخت روشن و صریح مکتب داشت.

این، شیوه‌ی امامان دیگر هم بود. چون می‌دانستند که پناه بردن به «فلسفه چماق» ناشی از ضعف منطق علمی در بحث است و خلفا که به خشونت متوسل می‌شدند به خاطر ضعف از مقابله‌ی منطقی بود. در میدان بحث علمی، ائمه پیروزی‌های فراوانی کسب می‌کردند و درست‌تر این‌که همیشه چهره‌ی پیروز این نبرد بودند و از سران یا طرفداران افکار مخالف، از این طریق، فراوان به «حق» گرویدند و پیش ائمه زانوی شاگردی زدند.

امام کاظم^(ع) سخنان و مباحثاتی در مورد مسائلی از قبیل: بطلان حرکت خدا، نفی جسمیت از خدا، معنی «الله»، علم و اراده‌ی خدا، مشیت الله، اراده‌ی تکوینی و تشریحی و... دارند که در کتب حدیث و کلام ذکر شده است.

علاوه بر امام^(ع)، شاگردان آن حضرت در بحث‌های علمی و کلامی شرکت می‌کردند، از مهم‌ترین مسائلی که در این مباحثات مطرح می‌شد، آن روح بزرگ تشیع و استوانه‌ی عظیم مکتب، یعنی امامت بود.

شیعه هرگز از این تز انقلابی دست‌بردار نبود و به‌عنوان پایه و اصلی در «فلسفه سیاسی اسلام» روی آن تکیه می‌کرد. مباحثات هشام بن حکم، هشام بن سلام، مؤمن طاق، در کتب احتجاج، جای خاصی دارد.

تربیت شاگردان در این مسئله (مبارزه با فرق) نقش بسیار مهمی در مبارزه علیه خلفای عباسی به حساب می‌آمد و نقشه‌های آن‌ها را نقش بر آب می‌کرد. شاگردانی که امام کاظم^(ع) با توجه به فضای اختناق تربیت کردند چه از جهت کمی و چه از جهت کیفی، رقم بسیار خوبی است که در قسمت‌های قبل به نام و سابقه‌ی بعضی از آن‌ها اشاره شد.

۵-۳- تشکیلات مخفی در مقابل فضای خفقان

در دوران بیست‌وچندساله خلافت هارون، فضای وحشت و خشونت و سرکوبی شدیدی بر تمامی بلاد اسلامی، خصوصاً بر امام کاظم^(ع) و یاران صدیقشان حکم‌فرما بود.

شیعه بنا بر محتوای انقلابی و ظلم‌ستیزی و عدالت‌خواهی خویش، که بر اصل «امامت» هم معتقد بود، همواره با جور عباسیان و استبدادشان درگیر بود. یکی از هدف‌هایی هم که در این رابطه تعقیب می‌شد، سلب مشروعیت تصدی حکومت از سوی خلفا بود. مبارزات علویون این احساس را در مردم ایجاد می‌کرد که هرگونه پیوستن به قدرت خلافت و یاری و همکاری با آنان نوعی گناه و بی‌مبالاتی در دین است. (محدثی، ۱۵۴: ۱۳۷۷)

این موضع‌گیری‌ها راهگشای یک سلسله مبارزات بر ضد حکومت بود. زیرا اگر پایگاه مردمی را از دست قدرتی بگیرند و توده‌های مردم پشتیبانی و حمایت نکنند، آسان‌تر می‌توان به آن حمله برد. چه مدرکی روشن‌تر از دسته‌های متعدد فرزندان فاطمه (سلام‌الله علیها) در زندان‌ها، برای محکومیت نظام عباسی؟ وقتی ما در زیارت‌نامه‌ی امام هفتم حضرت موسی بن جعفر^(ع) می‌خوانیم که:

«خدایا درود فرست بر آن پیشوای نیکان و آن امامی که به ستم او را مدفون کردند و با شکنجه بر او ظلم کردند، بر آن امامی که در قعر زندان‌ها و تاریک‌نای بندهای هارونی، عذاب شده است و ساق‌هایش با حلقه‌های کُند و زنجیر کوفته شده است...».

چه سندی رسواکننده‌تر از این که چهره‌ی خشن حکومت هارون‌الرشید را روشن نموده و نامشروع بودن قدرت‌ش را می‌رساند؟

شیعه در آن اوایل عصر عباسی موفق به تشکیل گروه‌های مخفی و دسته‌ها و هسته‌ها پنهانی گشت. در

رأس هر گروه و هسته‌ی تشکیلاتی، کسی بود با عنوان «داعی». این گروه‌های سازمان‌یافته‌ی شیعی حتی موفق به تأسیس دولت‌های در اطراف ممالک اسلامی می‌شدند. مثلاً در مغرب، مصر، بحرین، فارس، دولت فاطمیون در مصر، اولین مؤسسه علمی شیعی آن زمان را به نام «جامع‌الازهر» بنا نهاد. در جاهای متعددی، قلعه‌ها و دژهای مقاومت تشکیل داده بودند و با دولت مرکزی خلافت می‌جنگیدند.

مجموعه‌ها و دفترهایی بود که نام اعضای این گروه‌های مخفی در آن‌ها ثبت بود. یا نام «سرگروه‌ها» و یا نام شیعیان نزد بعضی از اصحاب ائمه بود و رژیم خلافت هارونی چقدر تلاش کرد که آن‌ها را به دست آورد. تا آنجا که «محمد بن ابی عمیر» آن راوی بزرگ و صحابی ارزشمند و عابد را که از یاران امام کاظم^(ع) بود را سال‌ها به زندان افکندند و با دست و پای بسته بر او دویست ضربه شلاق زدند تا نام شیعیان را که همگی نزد او بود، فاش سازد ولی لب رازدار آن مرد نستوه، خیانت نکرد! (محدثی، ۱۵۴: ۱۳۷۷)

علاوه بر این تشکیلات، امام کاظم^(ع) برای سامان‌بخشی به نظام فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه شیعه و انسجام است اسلامی، وکلا و کارگزاری را در مناطق مختلف کشور پهناور اسلامی قرار داده بود تا جهان تشیع در زیر لوای سازمان‌دهی واحد با امام^(ع) در ارتباط باشند. این ارتباط موجب می‌شد تا امام بتواند به سؤالات مستحده پاسخ گوید، مسائل مالی چون پرداخت وجوهات از طریق وکلا به‌آسانی صورت پذیرد برخی از این وکلا عبارت‌اند از: علی بن یقظین، علی بن مهزیار، اسامه بن حفص، ایوب بن نوح و... (سیدکباری، ۲۸: ۱۳۷۶)

وسعت کار و نظام سازمان وکلا به حدی بود که هارون را سخت نگران کرده بود و در طی جلسات متعدد، در اندیشه، آگاهی از سیاست امام کاظم^(ع) بود.

۵-۴- سفارش به تقیه در مقابل شکنجه‌ها و تبعیدها

به خاطر اوج‌گیری گرایش‌های مکتبی و افزون شدن احتمالات سقوط نظام عباسی، هارون الرشید دست به اقدامات وحشتناک بی‌نظیری در تاریخ مبارزه و رویارویی میان دستگاه قدرت عباسی و ائمه^(ع) اهل‌بیت، زد. (مدرسی، ۲۹: ۱۳۸۰) داستان زیر برخی از دشواری‌های پیاپی و بزرگی را که بر خاندان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌و‌س‌لم) و فرزندان فاطمه^(ع) گذشته است را به‌خوبی بیان می‌کند که خلاصه‌ی آن چنین است:

از عبیدالله بزاز نیشابوری روایت‌شده که میان من و حمید بن قحطبه‌ی طائی طوسی معامله‌ای بود. به‌سوی او سفر کردم و وی در همان وقت که رسیدم مرا احضار کرد. آن هنگام ماه رمضان و موقع نماز ظهر بود چون پیش او رفتم سفره غذا بگسترانید و من از یاد بردم که روزه هستم بعد که به یاد آوردم دست از خوردن کشیدم. حمید از من پرسید: چه شد؟ چرا غذا نمی‌خوری؟ پاسخ دادم: ای امیر! ماه

رمضان است و من عذری برای افطار روزهام ندارم. امیر پاسخ داد: من علت خاصی برای افطار و روزه ندارم و از سلامت جسم هم برخوردارم سپس چشم‌هایش پر از اشک شد و گریست. از او علت گریستنش را پرسیدم! او گفت: شبی مرا هارون خواست و از من پرسید از امیرالمؤمنین هارون چگونه اطاعت می‌کنی؟ گفتم: با جان و مال... سپس به من اجازه بازگشت داد و دو بار دیگر به همین ترتیب نزد من پیک فرستاد و مرا خواست و همین سؤال را پرسید و من هم همان جواب را دادم. در مرتبه سوم هارون خندید و آن‌گاه گفت: این شمشیر را بگیر و آنچه خادم می‌گوید انجام ده!

خادم شمشیر را گرفت و به من داد و مرا به خانه‌ای برد با سه اتاق که همگی قفل بودند و چاهی میان آن خانه بود. در یکی از اتاق‌ها بیست تن پیر و جوان و کهن سال همگی به زنجیر بودند. خادم به من گفت: امیرالمؤمنین تو را به کشتن اینان که همگی علوی و از تبار فاطمه و علی^(ع) هستند دستور داده است. من گردن یک‌به‌یک آن‌ها را زدم و خادم آن‌ها را در چاه می‌انداخت و تا اتاق سوم شصت نفر را گردن زدم تا به آخرین نفر رسیدم: پیرمردی بود که به من گفت: نفرین بر تو ای بدبخت! روز قیامت هنگامی که تو را نزد جد ما حضرت رسول خدا^(ص) بیاورند چه عذری برای کشتن شصت نفر از فرزندان آن حضرت داری؟ شانه‌هایم به لرزه افتاد. خادم خشمناک به من نگریست و مرا از ترک وظیفه‌ام منع کرد و آن پیرمرد را هم کشتم! اکنون با این وصف، نماز و روزه برای من چه سودی دارد تردید ندارم که در آتش، جاودان خواهم ماند. (مجلسی، بی‌تا: ۱۷۶)

روشن است که با چنین شرایطی، توصیه به تقیه، تنها راه نجات شیعیان از نسل‌کشی و آزار است، امام کاظم^(ع) با درایت ویژه نسبت به این مسئله مؤمنین را توصیه به تقیه می‌فرمود و در واقع تقیه مبارزه‌ی مخفی بود با رعایت مسائل امنیتی برای حفظ جان و ناموس شیعیان.

شدت فشارها به حدی بود که شیعیان هم برای حفظ جان امام^(ع) به‌سختی تلاش می‌کردند و روایان احادیث در نقل حدیث از القاب آن حضرت استفاده می‌کردند. القابی چون «العبد الصالح» و «النفس الزکیه» و «صابر» و... همچنین تنوع کینه‌های آن حضرت، بر سری بودن حرکت در دوران ایشان دلالت می‌کند. شیعیان امام کاظم^(ع) را با کینه‌های «ابوالحسن»، «ابوعلی»، «ابو‌ابراهیم» و بنا بر قولی «ابواسماعیل» نیز می‌خواندند. (مدرسی، ۲۵: ۱۳۸۰)

این سفارش به تقیه خصوصاً در مورد علی بن یقطین بیشتر در تاریخ آمده است چراکه او وزیر هارون بود و یار امام^(ع).

۵-۵- شجاعت در برخوردها

بی‌شک یکی از مهم‌ترین خصوصیات یک رهبر سیاسی، شجاعت و دلیر بودن در تصمیم‌گیری‌ها و برخوردهاست. حضرت موسی بن جعفر^(ع) هم به‌عنوان یک امام^(ع) و هم به‌عنوان یک رهبر سیاسی، هیچ‌گاه دست از مواضع بر حق اسلام و حقوق سایر ائمه قبل از ایشان برنداشتند و با شجاعت هرچه تمام‌تر در برابر تهمت‌ها و آزارهای خلفای عباسی بالأخص هارون ایستادند و جواب‌های منطقی و دندان‌شکنشان را با شجاعت مثال‌زدنی بیان نمودند. از جمله این حوادث زمانی است که هارون بعد از فراخواندن امام^(ع) برای منزوی نشان دادن امام^(ع) از ایشان می‌پرسد: این دنیا چیست؟ و برای چه کسانی است؟ امام^(ع) فرمود: آن برای شیعیان ما مایه‌ی آرامش خاطر و برای دیگران مایه‌ی آزمایش است. هارون گفت: پس چرا صاحب آن، آن را در اختیار خود نمی‌گیرد؟ امام^(ع) جواب دادند: درحالی‌که آباد بود از او گرفته شده و وقتی آباد شد صاحب آن، آن را در اختیار خود می‌گیرد. هارون گفت: شیعیان شما کجایید؟ امام در جواب، این آیه را قرائت کرد: «کفار اهل کتاب و مشرکین از کفر خود دست‌بردار نبودند تا آن‌که برایشان دلیلی روشن از جانب خدا آمد». هارون گفت: پس بدین ترتیب ما کافریم؟ فرمود: نه ولی هم چنانید که خدا فرموده: «آیا نمی‌بینید کسانی را که نعمت خدا را تغییر داده و کفر را پیشه خود ساختند چگونه مردم خود را به هلاکت انداختند». در این موقع هارون به خشم آمد و نسبت به آن حضرت با تندی رفتار کرد. این است شجاعت یک رهبر شیعی، که در فضای وحشتناک خفقان و تاریکی، در مقابل اسطوره قساوت و ظلم می‌ایستد و آشکارا مواضع پلید و کفرشان را در جلوی دیدگان برملا می‌سازد یا در موارد دیگر که هارون شدیداً سعی داشت خود را منتسب به رسول خدا^(ص) کند و بدین ترتیب مشروعیت نظام خود را برای مردم ثابت سازد. امام کاظم^(ع) با فراست و شجاعت فراوان بارها او را تحقیر می‌کرد و هرگونه انتصاب و مشروعیت او را تکذیب می‌نمود. (جعفریان، ۳۹۳: ۱۳۷۹)

در نقلی آمده: هارون الرشید از امام کاظم^(ع) سؤال کرد: چگونه شما می‌گویید ما از ذریه رسول خدا^(ص) هستیم درحالی‌که پیامبر فرزند ذکور نداشته و شما فرزندان دختر او هستید؟ زیرا هر کس به جد پدری خود منسوب می‌شود نه جد مادری!

امام کاظم^(ع) در پاسخ وی آیه ۸۵ و ۸۶ انعام را تلاوت فرمودند که خداوند ضمن آیه می‌فرماید: ... و از نژاد ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و... و (نیز) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از نیکان و شایستگان‌اند، هدایت نمودیم. «آنگاه فرمود: در این آیه عیسی^(ع) را از فرزندان پیامبران بزرگ پیشین شمرده شده است. در صورتی که او پدر نداشت و تنها از طریق مادرش مریم (سلام‌الله علیها) نسبش به پیامبران می‌رسید. بنابراین به حکم این آیه، فرزندان دختری نیز فرزند محسوب می‌شوند. ما نیز به‌واسطه‌ی مادرمان «فاطمه (سلام‌الله علیها)» فرزند پیامبر محسوب می‌شویم.

هارون در برابر این استدلال متین جز سکوت چاره‌ای نداشت. (پیشوایی، ۱۲۶: ۱۳۸۰)

امام کاظم^(ع) از هر فرصتی با شجاعت تمام، برای رسوا ساختن حکومت عباسی استفاده می‌کردند چنانچه در مناظره مشابه و مفصل و مهیجی که امام کاظم^(ع) با هارون داشت در پاسخ سؤال هارون که چرا شمارا فرزندان رسول خدا می‌نامند، نه فرزندان علی^(ع)؟ درحالی‌که ما، فرزندان عباس عموی پیامبر و شما هم فرزندان ابيطالب عموی پیامبر هستید! فرمودند: اگر پیامبر^(ص) زنده شود و از دختر تو برای خود خواستگاری کند آیا دختر خود را به پیامبر تزویج می‌کنی؟

هارون پاسخ داد: نه تنها تزویج می‌کنم، بلکه با این وصلت به تمام عرب و عجم افتخار می‌کنم! امام کاظم^(ع) در جواب فرمودند: ولی این مطلب در مورد من صادق نیست، نه پیامبر^(ص) دختر مرا خواستگاری می‌کند و نه من دخترم را به او تزویج می‌نمایم.

هارون با تعجب پرسید چرا؟ امام^(ع) فرمودند: برای این که من از نسل او هستم و این ازدواج حرام است ولی تو از نسل او نیستی. هارون از پاسخ امام^(ع) درماند و لب به تحسین گشود و گفت: آفرین بر شما، کاملاً صحیح است. (مجلسی، بی تا: ۱۲۷)

هم‌چنین نقل شده است که هارون الرشید در مراسم حج، شخصاً به مسجد رسول خدا^(ص) رفت. شاید حضور او مصادف با فرا رسیدن وقت نماز بوده که مردم و طبعاً امام موسی بن جعفر^(ع) برای ادای نماز در مسجد حضور داشته‌اند.

هارون رو به سوی قبر پیامبر^(ص) جلو آمد و گفت: السلام علیک یا رسول الله! ای پسرعمو. هارون درواقع می‌خواست با این کار شرعی بودن جانشینی خود را اثبات کند و آن را علتی درست برای زندانی کردن امام کاظم^(ع) جلوه دهد؛ اما امام^(ع) این فرصت را از او گرفت و صف‌ها را شکافت و به طرف قبر پیامبر^(ص) آمد و به آن قبر شریف روی کرد و در میان حیرت و خاموشی مردم بانگ برآورد: السلام علیک یا رسول الله! السلام علیک یا جده!

امام کاظم^(ع) با این بیان می‌خواست بگوید: ای حاکم ستمگر اگر رسول خدا پسرعموی توست و تو می‌خواهی بنابراین پیوند نسبی، شرعی بودن حکومت خود را اثبات کنی باید بدانی که من بدو نزدیک‌ترم و آن حضرت جد من است. بنابراین من از تو به جانشینی و خلافت آن بزرگوار شایسته‌ترم.

هرچند حضرت موسی بن جعفر^(ع) می‌دانست که این سخنان موجب به زندان افتادن و شکنجه‌های بسیار خواهد شد اما با شجاعت همواره در برابر خلفا و عقاید نادرستشان می‌ایستاد و با ظلم به هر صورتی که بود مبارزه می‌کرد. (مدرسی، ۷۰۳: ۱۳۸۰)

۵-۶- نفوذ در دستگاه حکومت

شاید یکی از روشن‌ترین دلایل قدرت جنبش مکتبی در روزگار امام کاظم^(ع) گسترش نفوذ عناصر این جنبش در دستگاه حکومت و برخی از نهادهای رسمی آن بوده است و بعید نیست که رأس نظام نیز از این حرکت و هواداری دست‌اندرکارانش از اهل بیت (علیهم‌السلام) ولو به‌طور اجمالی مطلع بوده است، اما به خاطر وجود علل و عواملی از کودتا علیه آنان احساس ناتوانی می‌کرده است.

یکی از افرادی که به‌عنوان عنصر اطلاعاتی و عامل نفوذی امام^(ع) در دستگاه حکومت کار می‌کرد، علی بن یقطین وزیر خلیفه بود که بر سرزمین پهناور اسلامی در آن روزگار اشراف و نظارت داشت. (مدرسی، ۱۳۸۰: ۶۶۰)

شاید نظر ائمه (علیهم‌السلام) آن بوده است که جا دادن افراد خود، به هر شکل در مراکز حکومت، بهترین وسیله برای اصلاح وضع امت است. از این‌رو آنان نیازی به ایجاد تغییر سریع در رأس هرم قدرت و عهده‌داری مستقیم مسئولیت‌های حکومت احساس نمی‌کردند و از طرفی تا زمانی که امت از نظر تربیتی به آن پختگی لازم نرسند نمی‌توانند عهده‌دار نظامی الهی که موردنظر ائمه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است، باشد.

به عبارت دیگر، استراتژی در مخالفت با نظام حاکم از طریق نفوذ به مراکز و نهادهای حساس و سلب قدرت نظام از داخل از جانب مخالفان، شاید در چنین شرایطی بهترین استراتژی به شمار آید.

در مورد علی بن یقطین آمده است که او اموال فراوانی را که شاید یک‌صد تا سیصد هزار بوده نزد امام کاظم^(ع) می‌برده است و در هر سال کسانی را به نیابت خویش به حج می‌فرستاد. در یکی از سال‌ها بنا بر آماري که گرفته بودند ۱۵۰ تا ۳۰۰ نفر به‌جای او حج به‌جای می‌آوردند و او به برخی از اینان مثل کاهلی و عبدالرحمن بن حجاج ده هزار و به برخی ۲۰ هزار درهم عطا می‌کرد و کمترین مبلغی که برای این کار می‌پرداخت هزار درهم بود. او صاحب کتاب‌های هم نیز بود که فرزندش حسن و احمد بن هلال آن‌ها را از وی روایت کردند. او در سال (۱۸۲ هـ ق)) در زمانی که امام کاظم در زندان هارون در بغداد به سر می‌برد، دنیا را بدرود گفت.

ماجرای جبه‌گران‌قدر و ارزشمندی که هارون به یقطین بخشید و یقطین هم به امام کاظم^(ع)، دسیسه‌ای شد برای جاسوسان و خبرچیان هارون که موضوع را به او رسانیدند. هارون هم از یقطین خواست که جبه را به او نشان دهد و باکرامت حضرت موسی بن جعفر^(ع) یقطین با تعجب جبه را دریافت کرد و به هارون نشان داد تا عنصر اطلاعاتی امام^(ع) همچنان پابرجا باشد. (مدرسی، ۱۳۸۰: ۶۶۲)

یا ماجرای وضو گرفتن یقطین، که جاسوسان هارون به او خبر دادند که او مانند شیعیان وضو می‌گیرد و

درست چند روز قبل یقظین از امام^(ع) در مورد وضو سؤال کرده بود و امام^(ع) روش وضوی اهل تسنن را برای او فرمان داده بود و این یار صدیق امام، با فرمان برداری کامل مانند اهل تسنن وضو می‌ساخت که هارون که مخفیانه او را تماشا می‌کرد را قانع کند که او شیعه نیست و بعد دوباره امام^(ع) نامه‌ای به سوی او نوشت و روش وضوی درست و حقیقی (مثل شیعیان) را برایش بازگو کرد.

این سیاست نفوذ در حکومت، از جهات بسیاری برای شیعیان فرصت مغتنمی به حساب می‌آمد. چراکه جان بسیاری از آن‌ها از این طریق حفظ شد و فشارهای اقتصادی که به شدت کمر آن‌ها را خم کرده بود را بدین وسیله کمی تسکین می‌داد و شاید وجود این عامل نفوذی، سیاستی باشد در جهت تعلیم سیاستمداری به مسلمین برای تشکیل حکومت اسلامی، چراکه خود امام^(ع) عالم به غیب هستند و عامل اطلاعاتی برای ایشان معنای خاصی ندارد. (مدرسی، ۶۶۴: ۱۳۸۰)

نتیجه گیری

حضرت موسی بن جعفر^(ع) بعد از امام صادق^(ع) در زمان تثبیت قدرت عباسیان کاری بسیار دشوار داشت زیرا که باید هم نهضت جعفری پدر را پاسداری می‌کرد و هم خط حرکتی ائمه معصومین (علیهم‌السلام) را از حکومت نامشروع عباسیان جدا می‌ساخت و وجدان مردم جامعه را بیدار و آگاه می‌ساخت. در آن فضای وحشتناک، حفظ جان شیعیان یکی از وظایف مهم رهبری به شمار می‌رفت. امام کاظم^(ع) با توجه به شرایط آن روزگار هم شجاعانه خلفای عباسی را رسوا می‌کرد و هم به علویون سفارش تقیه می‌کرد و در عین حال به پرورش عناصر اطلاعاتی و راهنمایی آن‌ها می‌پرداخت ایشان وجدان دینی و سیاسی مردم را بیدار می‌ساخت و شاگردان زیادی را تربیت می‌کرد و پرورش می‌داد امام کاظم^(ع) از هر فرصتی برای پیشرفت جامعه اسلامی استفاده می‌کرد و هیچ‌گاه از هدف تمام ائمه معصومین (علیهم‌السلام) در جهت تشکیل حکومت اسلامی پا پس نمی‌کشید، مدبرانه عمل می‌کرد و دلسوزانه امامت می‌کرد. بسیار زاهد و پرهیزکار و در عین حال شجاع و باکیاست می‌بود. چه بسا اگر جهل مردم و دنیاطلبی آن‌ها نمی‌بود ایشان با رهبری شجاعانه‌ی خویش بساط سراسر ظلم عباسیان را برمی‌چیدند و زمینه را برای تشکیل حکومت اسلامی و اجرای حق و عدالت همواره می‌کردند.

اما از یک طرف روشن ساختن اذهان مردم جاهل و از طرف دیگر مقابله با زورگویی‌های حاکم جبار و از همه مهم‌تر مبارزه با دنیاطلبی مردم، آن‌هم در یک‌زمان امکان مقابله مسلحانه را از امام^(ع) می‌گرفت اما با همه این سختی‌ها امام^(ع) رسالت خویش را در جهت رهبری امت اسلامی و حفظ اسلام ناب محمدی (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و رساندن آن به خلف صالح خویش امام علی بن موسی‌الرضا^(ع) را به‌خوبی انجام دادند تا الگوی حقیقی و عملی کاملی برای تمام شیعیان در طول تاریخ باشند.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن اثیر. (۱۳۸۰) (ه ق). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر.
۳. ابن شهر آشوب. (بی تا). مناقب آل ابی طالب. قم: علامه.
۴. ابن واضح. (۱۳۶۶). تاریخ یعقوبی. تهران: علمی - فرهنگی.
۵. ارفع، سید کاظم. (۱۳۸۰). سیره علمی اهل بیت. تهران: تربت.
۶. الهامی، داوود. (۱۳۷۷). امامان و اهل بیت (علیهم السلام) در گفتار اهل سنت. بی جا: مکتب الاسلام.
۷. پیشوایی، مهدی. (۱۳۸۰). سیمای پیشوایان در آئینه تاریخ. قم: دارالعلم.
۸. جعفریان، رسول. (۱۳۷۹). حیات فکری و سیاسی امامان شیعه. قم: انصاریان.
۹. دهقان، اکبر. (۱۳۸۰). سیری گذرا در سیره امامان معصوم در عراق. قم: زائر.
۱۰. زرگری نژاد، غلامحسین. (۱۳۸۱). تاریخ تحلیلی اسلام. قم: بضعه الرسول.
۱۱. سپهر، عباسقلی خان. (بی تا). ناسخ التواریخ. تهران: اسلامیه.
۱۲. سیوطی، عبدالرحمن. (بی تا). تاریخ الخلفاء. بغداد: مکتبه المثنی.
۱۳. عدوس، محمدتقی. (۱۳۷۲). محمد مهدی اشتهاردی، فرازهای برجسته از سیره امامان شیعه. قم: بی نا.
۱۴. قائمی، علی. (۱۳۷۸). در مکتب اسوهی صلابت و مقاومت. تهران: امیری.
۱۵. قمی، شیخ عباسی. (بی تا). منتهی الامال. تهران: انتشارات اسلامیه.
۱۶. قمی، شیخ عباس. (بی تا). انوار البهیة. مشهد: منشورات دینی.
۱۷. کلینی، محمد. (۱۳۸۱ ق). الفروع من الکافی. تهران: دارالکتب اسلامیه.
۱۸. محدثی، جواد. (۱۳۸۵). سیره سیاسی ائمه. تهران: مدرسه.
۱۹. مدرسی، محمدتقی. (۱۳۸۰). زندگینامه چهارده معصوم. محمدصادق شریعت، تهران: محبان الحسین.
۲۰. مدرسی، محمد تقی. (۱۳۸۰). زندگانی حضرت موسی بن جعفر. تهران: محبان الحسین.
۲۱. مدرسی، محمد تقی. (۱۳۷۲). امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی. مشهد، آستان قدس رضوی.
۲۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۶۵). مروج الذهب. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۳. مطهری، مرتضی. (۱۳۸۰). سیری در سیره ائمه اطهار. تهران: صدرا.
۲۴. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه.
۲۵. نصیری رضی، محمد. (۱۳۷۸). تاریخ تحلیلی اسلام. قم: نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاهها.